

سرکنگرش بر فلک کرده راه
 فصیل و ته خندقش در زمین
 درش از رواقی فلک بهره مند
 به رفعت بر آن قلعه پرستیز
 درش بسته مانند باب فرح
 شده لنگرش فرق خورشید و ماه
 رسید از دو جانب به چرخ برین
 بر او حلقه ماه از سپهر بلند
 بود برج کاخ فلک خاک ریز
 گذشته کمندش ز قوس قزح

شهری است عظیم در وسط خامس و سادس اقالیم و به طول و عرض معین در
 زیجات و تفاوتیم . از منشآت قیصره قدیم و تخت گاه پادشاهان حکیم است . حصن
 حصینش بروضع مثلثی بر ساحل دریای اخضر روم مشتمل بر هفت کوه و هامون^۱

حصن و حجرش جواهر پاک^۲ میخ زمینش (؟) ستون افلاک^۳

و درون آن حصار را همه معمور و مسکون ساخته اند و ارکان بنیانش را بر
 اوج سماک بر افراخته و چندان قصر رفیع و خانه های پر زیب و زینت و ایوانهای
 آسمان منزلت در آن بنا کرده اند که محاسب وهم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف
 می نماید و آبهای خوش گوار در آن بلده روان

بیت

زلالاش رشك آب زندگانی نسیمش روح بخش جاودانی

القصة چون والی استنبول، هلینوس تکفور به دستور معهود آن مردود، از جمیع
 ممالک فرنگ و سایر فرق کفار برای محافظت حصار زیاده از حصر و شمار جمع
 آورده در دروازه ها را مضبوط گردانید، جنود روم به نوعی حصار نمودند که مخالفان
 اصلاً بیرون نمی توانستند آمد. اما چون دو طرف آن دریا بود، ضبط آن جانب متعذر
 می نمود. در آن اثنا دو کشتی بزرگ که گوگه^۲ می گویند، هر یک پر از لشکر فرنگ

۱- شهر قسطنطنیه مانند شهر رم بر روی هفت تپه بنا شده است. ۲- چنین است در نسخ و تصحیح
 آن عیسر نشد و بیهوده است اگر اشاره کنیم که اکثر اشعار متن از زینت لفظ و زیب معنی عاری است.
 ۳- منظور گال Galère بزرگ است که سه ردیف پاروزن داشته و بدان Trirème می گفتند.

باتوپ و تفنگک به مدد شهربان رسیدند و از جانب سپاه روم سلیمان نامی که حاکم کشتی بود به مدافعه مشغول شد. اما سفاین رومیان در جنب کشتی فرنگان به مثال زورق هلال بود در جنب دائره افق. لاجرم آن کافران جرار خود را به حصار انداختند و شهربان مبتهج و مسرور گشته از این حادثه انکسار تمام بر خاطر رومیان راه یافت. اکثر امرای سلطان در ترک محاصره با وزیر اعظم خلیل پاشا متفق گشتند. اما شیخ الاسلام آقا شمس الدین^۱ و مولانا احمد گورانی و زغنوس پاشا به مصالحه رضا ندادند و استصواب اهل خبیرت چنان مقرر شد که راه آمد شد کشتیها که به جانب فرنگ است مسدود گردانند و چند کشتی کوه مانند را برگردونه ها تعبیه کرده بادبانها برافراخته، از میان دریا از عقب شهر غلاط به صحرا کشیدند و بالای پشته های غلاط برده مقابل حصار رسانیدند. باز کشتیها را در میان آب انداخته راه بحر را نیز استوار ساختند و اطراف و جوانب قلعه را به توپ و تفنگ گرفته دمبدم از غریب و ولولۀ سپاه پر خشم و کین و ناله و افغان کفار لعین و از صدای تفنگ و قزغانهای سنگین در آسمان و زمین غلغله افتاد. **

بیت

تفکهای کین گرم و سرکش همه وزان برجها برج آتش همه
و از آواز طبل و کوس و صدای نای و ناقوس کافران انگشت بر آذان خود
می نهادند و از سرگوشی «یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت والله
محیط بالکافرین»^۲ همگنان بهم خبر می دادند.
القصة اکثر بروج و حصار قلعه را فرو ریختند و از طرف دروازه ادرنه نیز
رخنه بسیار به بروج و حصار واقع گشته، بنا بر آن تکفور جهت رخنه های سور
جمعی از دلاوران فرنگ را مقرر داشت و محافظت شهر را بسه دست آن جماعت

۱- نسخ: آقا شمس الدین ۲- فزقان به معنای دیگ است و در برهان قاطع ذیل کلمه دیگ چنین

آمده: توپ بزرگ را نیز گویند که بدان گلوله بر قلعه اندازند. ۳- سورة البقرة ۱۸

بیگانه گماشت. این کار بر اهل حصار دشوار آمده به تکفور گفتند که محافظت محل‌های خطرناک به امید مردمان بیگانه نتوان گذاشت. بلکه بر سر این کار مردمان قدیمی و معتمدان بومی باید گذاشت. بنا بر آن، فرنگان از تکفور^۱ رنجیدند و اتفاق ایشان به نفاق مبدل گشت. **

سلطان محمد جمیع سپاه را نزد خود آورده مقرر فرمود که بعد از فتح سه روز یغما و غارت مستمر باشد. روز دیگر چون خسرو سیارگان خنجر خون آلود از نیام سیم اندود سپهر پر کشید و کلاه گوشه از آسمان سبز قبا بنمود

نظم

چو صبح از افق تیغ گردون کشید
همه دامن چرخ در خون کشید
بر افکند شب‌دیز ظلمات نعل
پوشید خورشید خفتان لعل

سلطان محمد، با جمعی سپاه و ملازمان در گاه، از یمین و یسار و قلب و جناح سپاه و لشکر دلاور و جنود ینگی چری به یک بار هجوم نموده روی به حصار حصین قلعه آوردند و به یک بار طوپ و تفنگ بر قلعه ریختند. از حصار اول دوان دوان گذشته از ضربات طوپ و تفنگ و از صدمات < ضرب زن >^۲ رنگ کفار چون حشرات الارض پریده به طبقه اسفل السافلین حصن حصین قلعه خزیدند. [اما به یک بار طوپ و تفنگ نیز ریختند]^۳ و سپاه پادشاه خود را به رخنه‌های حصار که هم چون دل عاشقان مهجور رخنه رخنه شده بود رسانیدند و می‌خواستند که خود را در درون حصار اندازند. اما دلاوران فرنگ و بهادران با فرهنگ مانع گردیده سردار آن قوم از حصار بزرگ بیرون آمده به بالای حصار چه بر آمده متوجه محاربه و مقاتله شد.

۱- ظاهر آکلمه تکفور صورتی دیگر است از نکور (نگ = تاج + ور) که در ارمنی مصطلح است. این کلمه اطلاق می‌شده بر فرمان‌روایان سیس (مرکز ارمنستان صغیر) و گاهی هم بر امپراطوران بیزانس (رک: یادداشت‌های قزوینی ج ۲ ص ۹۲ و ۹۶)

۲- پا: ضربات. نو: ضربه. تصحیح قیاسی. غرض از ضرب زن توپ‌های بزرگ قلعه کوب است.

۳- یا فقط

یکی از رومیان شمشیری از زیر دیوار برسینه آن نابکار زده در ساعت آن کافر بی‌پاک از سر بارو به میان قوم شوم افتاد. بنا بر آن سایر جنود فرنگ روی به وادی فرار آوردند. **

بیت

خیل و شمش همه هراسان برخاک هلاک گشته یکسان
سپاه روم به یک بار خود را از سر حصار به میان شهر انداختند.

شعر

حصار بلند از عبور سپاه شده چون ره کهکشان شاه راه
در میان محله و کوچه و بازار آن قوم بر گشته روزگار آغاز قتال وجدال
کردند. به هنگام شام که آفتاب دولت فرنگ و فرنگیان مغربی دیار به خاک ادبار
پنهان شدن گرفت و لمعات سیف و سنان جنگاوران در ابدان ظلام کفران اختفا
پذیرفت، جنود روم خود را به تکفور مکسور رسانیدند. در آن اوان، آن مدبر
نافرجام با سپاه اروم ایلی در زد و خورد بود و از تسخیر حصار غافل. چون مطلع
گردید به وادی فرار شتافت. متوجه ساحل دریا شد. زیرا که جهت فرار او کشتی
مهیأ کرده بودند. در آن اثناء چند نفر از عزبان رومی که به غارت مشغول بودند
رسیده رفقای تکفور ایشان را در میان گرفته خواستند که به قتل آورند. تکفور در
میان ایشان عزبانی را که نیم بسمل شده بودند دید. خواست که به دست خود
ایشان را به قتل آورد، اسبش افتاد. عزب مجروحی بر سر پا آمده به تبغ جهاد سرش را
جدا کرد. **

چون قلم تقدیر رقم زوال بر صفحه روزگار او کشید و اجل محتوم منشور
بقای آن مخدول را طی کرد و از جرعه تیغ کاس ممات تجرع نمود و از باد شمشیر
آب دار آتش فعل سر آن خاکسار از تن جدا ماند، غلامان تکفور هر کدام به راهی
گریختند. سلطان مدت سه شبان روز مبارزان و ابطال را به نهب رجال و اسر نساً و

اطفال، درچنین شهری مالا مال از صنوف رخوت و اموال به کام دل خود گذاشت. و پوشیده نماند که در آن زمان از زرنقد و جواهر و نقایس اقمشه و اجناس و اسلحه و خیمه و خرگاه و سایر اموال چندان در آن شهر بود که محاسب ماهر حکمت شرح آن بر لوح خیال نتوانست نگاشت. این فتح در روز سه شنبه < > ماه ربیع الاول سنه مذکور واقع شد و «بلدة طيبة» تاریخ این فتح گردید و در آن چند روز، سپاه عالم سوز قصبه غلاط و اسکودره و اخیولی و سلوری^۲ را مسخر گردانید.

سلطان محمد مورخین را جمع آورد. از ایشان استفسار کرد که این شهر را که بنا کرده است. ایشان تاریخ آن بلده را به نزد سلطان محمد آوردند. در آن جا مرقوم بود که بانی این بلده پادشاهی ینقوبن ماطیاس^۳ نام قبل از اسکندر رومی، مملکتش از حدود بلغار و روس تا اقصای فرنگ و مغرب و ممالک صقالبه و ارمن تا سرحد عجم و نسبش به شداد عادمی رسید. در روزی که شروع در ساختن شهر می کرد، چهل هزار بنا و چهل بارصد هزار فعله^۴ از برای ساختن این شهر جمع کرده.

در تاریخ ترکی رومی مسطور است که بعد از اتمام، روزی روقیا^۵ نام حکیم از دیار مغرب آمده تماشای شهر و کلیسا نمود. به خاطرش رسید که طلسمی بنا نماید. ساری از طلا ساخت و در دهن او زیتونی گذاشت و لوحی از طلا ترتیب نمود. ادعیه بسیار نوشته و آن سار را در لوح گذاشت و آب سار که در اصفهان است آورده از کلیسا آویخت. بنا بر آن، سار فراوان از اصفهان آمده در اطراف بلاد روم متفرق شدند. در هر جا که زیتون بود یکی در منقار و دو در چنگال گرفته در برابر سار طلا می ریختند. هر سال که < فصل > زیتون می شد، آن لوح را به سار طلا در بالای کلیسا

۱- در نسخ سفید مانده و این روز ۲۰ جمادی الاولی سال ۸۵۷ هـ بود برابر با ۲۹ مه ۱۴۵۳ م. ظاهراً ماه ربیع الاول که در متن آمده تاریخ شروع محاصره است ۲- غلاط (Galata) و به تلفظ کنونی غلاطه است و اسکودره (اسکوتاری). سلوری همان Silivri می باشد. یعنی Selymbria و اخیولی Akhiolon همان Ankhialos.

۳- مسلماً چنین پادشاهی افسانه‌ای است. اما ینقوبن ماطیاس یعنی زان پسر ماتئو.

۴- جمع عربی به جای کلمه مغرب فارسی. ۵- نو، روقیام ۶- نو، محل - پا: ندارد

نصب می کردند و سارها زیتون آورده در برابر آن سارمی انداختند و زیتون بسیار جمع می شد و اوقات رهبانان از آن می گذشت.

چون این خبر به دیار مغرب رسید که روقیا، در شهر چنان طلسمی بنا کرده است، در قیوس^۱ نام حکیمی که با روقیا هم درس بود آمده اراده کرد که طلسمی بسازد. از توج^۲ يك خم بزرگ ترتیب داد و اندرون آن را پراز زیبق کرد و ماهی از طلا ساخته بر بالای آن خمی که پراز زیبق بود گذاشت و در کنار دریا میلی بنا کرد و آن خم را بر بالای آن میل گذاشت. پس ماهی بسیار هر روز در برابر آن میل می آمدند و می ایستادند و چون هوا گرم می شد، آن خم نیز گرم می شد و زیبقی که در خم بود به حرکت درمی آمد. قضا را که به دریا تلاطم می آمد، ماهیها باز بازی می کردند و در اطراف میل می ریختند و ماهیها را فروخته قیمت آن را بر رهبان تقسیم می کردند.

بعد از سیصد سال به سبب زلزله این شهر خراب گردید و چهل سال ویران ماند. بعد از آن، بوزنظین که از اولاد ینقوی ماتیاس بود از انکروس آمده آن بلده را معمور گردانید. بعد از آن باز ویران گشت. بار دیگر درندو^۳ نامی این شهر را معمور گردانید و بعد از او از رومیة کبری^۴ که از قدیم الایام الی یوم الآن دارالخلافه تمام فرنگ است و آن را شهر ریم پاپ می گویند، از آن جا پادشاهی قسطنطین نام خروج نمود و به داعیه تسخیر ممالک شرقی و شمالی نهضت فرمود و قسطنطینه را مسخر نمود و آن را دارالملک ساخته عمارت بسیار کرد و به تقویت دین مسیح کوشید.

۱- نوه درقنوس ۲- نوه لوج (؟) - توج در لغت به معنای عیوه ای است که بدان به یابهی یا آبی گویند ولی این جا متناسب به نظر نمی رسد. ۳- چنین اسمی در کتب نیست. آنچه مسلم است این که ساکنین اقدم این ناحیه مجارستانی بودند و نخستین شهر را آنان در این نقطه بنا نهادند. ۴- پاپ رومیة اکبر - نوه رومیة کبرا. رومیة الکبری همان شهر رم است پای تخت فعلی کشور ایتالیا. پاپ پیشوای مسیحیان کاتولیک جهان در این شهر است ایرانیان زمان صفویه آن را ریم پاپا می خواندند.

آثار بسیار در آن جا از او باقی مانده است. الآن از آن جمله محله ای به آت میدانی مشهور است و آن مقام دیوان خانه او بوده از نمودارهای کریاس عالی اساس او چند ستون از رخام در آن مقام باقی مانده و یک اثر دیگر از او دیری است معروف به دیر عزرائیل و دیر دیگری به اسم یحیی پیغمبر (ع) بنا نموده . در زمان سلطنت او اکثر از کان دولت او عمارات عالی ساخته اند و منازل محتشمانه هر کس به قدر وسع خود طرح انداخته که در این ایام گاهی از آن مبانی مدروسه آثار غریبه و نمونه های عجیبه ظاهر می شود که از وفور اقتدار و مکتت و شمول بسطت و علوهمت ایشان اخبار می نماید و از بنای اول قسطنطنیه تا این زمان که تاریخ هجری به نهصد و هشتاد رسیده است، مجموع دو هزار و چهارصد و یازده سال

گفتار در مستولی گشتن جهان شاه پادشاه بر عراق و فارس

بعد از قتل میرزا سلطان محمد [پادشاه صاحب قران عالی جاه مظفر الدین] جهان شاه پادشاه را داعیه تسخیر عراق به خاطر رسید. زیرا که سلطانیه به شهسوار بیرامی و همدان به علی شکر بیک متعلق بود و در عراق دخلی عظیم داشت. رسولان به دیار بکر نزد جهانگیر میرزا بن علی بیک بن قرا عثمان فرستاد و دختر او را جهت پسر خود محمدی میرزا خواست. جهانگیر میرزا نیز پسر خود مراد بیک را با تحف و هدایای بسیار به درگاه پادشاه عالی تبار فرستاد.

جهان شاه پادشاه در اوائل بهار بالشکر بی کران و سپاه عدد باران که شمار آن از حد و حصر زیاده بود^۲ و افواج نامحدود ایشان چون دوائر فلک بی نهایت.

بیت

شهاب سلطوت و دریا نهیب و باد شکوه زمانه بسطت و گردون توان و کوه وقار

از قشلاق وان و وسطان بیرون آمده علم عزیمت به جانب عراق برافراشت و علی مماش که از قبل سلطان محمد والی دزفول و شوشتر^۱ بود به خدمت پیر بوداق میرزا رفته مفاتیح آن بلاد را تسلیم نمود. میرزا پیر بوداق با سپاه نصرت الحاق از بغداد بیرون آمده به اردوی پدر ملحق گردید. جهان پادشاه او را با بعضی از امرای عظام مثل امیر بایزید جاگیرلو و امیر شاهسوار و شاه علی بیرامی و پیرزاد بیک بخاری و امیر علی نیک روز و سایر امرای عالم سوز برای تسخیر عراق در روز قیروز ارسال نمود. قبل از توجه میرزا و امراء آیدین ملازم شهسوار باجنود به ساوه مستولی گشته بود و امیر شیخ علی بهادر^۲ را که از قبل میرزا با برحا کم آن بلده بود دستگیر کرده بود. در آن اثنا، پیر بوداق پریراق بلده قم را در میان گرفت. درویش علی میرک و لدیوسف خواجه که والی آن بلده بود در های شهر را به مردم هشیار سپرده آغاز انداختن تیروسنگ نمود. قریب به دو ماه سپاه جهان شاه در حوالی شهر نشست. آخر الامر خواجه یحیی قمی که راتق و فاتق آن مملکت بود شهر را تسلیم میرزا پیر بوداق نمود. درویش علی میرک اسیر بند و زنجیر گردید.

پس میرزا پیر بوداق قم را به داروغه سپرده علم عزیمت به جانب جربادقان برافراخت و پیاده بسیار از خونسار طلب کرده بر شهریان گماشت و بعد از چند روز جبراً و قهراً بر آن قلعه مستولی شده سید تیر انداز شیرازی را که از قبل میرزا با برداروغه بود^۳ با امیر پیر محمد طغایی و جمعی از دلاوران نامی را به قتل آوردند و از آن جا با جنود فراوان و لشکری پایان روانه اصفهان گشتند و مردمان آن بلده چون ضعف سپاه جغتای را معلوم کرده بودند دفتر تربیت میرزا با بر را بر طاق نسیان گذاشته رئیس محمد دارا کی را به خدمت میرزا پیر بوداق فرستادند و اظهار بندگی و سرافکندگی نمودند.

۱- یا، شوشدر - نوء ششتر

۲- تکمیل از دیار بکر به

در آن اوان، الوند بن اسکندر بن قرایوسف بن تر کمان [و امیر باباحسن قرقین و امیر شیخ حاجی و حسن جلبری] و پهلوان حسین دیوانه باده هزار سوار جرار از پیش میرزا بابر به حمایت مردم اصفهان آمده بودند و بر لب زنده رود خیمه و خرگاه چون حباب بر سر آب زده از شهریان استمداد به مال و رجال نمودند و اهل اصفهان چون از با بریان ظلم و تعدی و بی راهی مشاهده کرده بودند از امرای جغتای و داروغه شهر خود را کشیده می داشتند و کوچه ها و سر محله ها را محکم می کردند و با خواجه عماد الدین محمود حیدر اتفاق نموده خود را مرتب و مهیامی ساختند و بابر میرزا از شیراز متوجه اصفهان بود و <سپاه> جغتای امیدوار که بابر میرزا بزودی بدیشان پیوندد و اصفهانیان منتظر که تر کمانان زودتر از راه جر بادقان به ایلتار در آیند و لشکر جغتای را احاطه کنند، امرای جغتای واقف شده در شبی از شبها که آوازه نزدیک شدن تر کمانان افتاده بود، احمال و اثقال را به راه شیراز روانه کردند و خود تا به روز بر سر اسب پاس داشتند و چون روز شد به یک بار از در شهر روانه شدند. حسین دیوانه و خواجه غیاث الدین از شهریان ز نهار خواسته به لشکر ملحق شدند. و در این ولا، میرزا بابر از شیراز متوجه اصفهان شده بود و سنجر میرزا را در ایالت شیراز به ایالت نصب نموده. بابر میرزا در حوالی قصر زرد خبر هجوم تر کمان و انهزام لشکر را دریافت. در آن اوان، عنان از صوب اصفهان به جانب خراسان منعطف داشت و تر کمانان به اصفهان در آمدند و بعد از یک هفته عمر شیخ بیک را به داروغگی و خواجه محمود حیدر را به سرداری تعیین کرده بعضی اکابر اصفهان را مثل امیر قطب الدین ورز نه و شاه محمود خوزانی و امیر عبدالله باب الدشتی و سید عماد گلباری و شاه محمد صفوی را همراه برداشته متوجه شیراز شدند و شیراز را بی-رحمت و تعب تصرف کردند و جهان شاه پادشاه از حدود آذربایجان به عراق نزدیک

۱- پاد امیر باباحسن عراقین و امیر شیخ حاجی و حسن حلی - نو: امیر باباحسن قرقین و امیر شیر حاجی و حسن چلبی

شده ایالت اصفهان را به خواجه محمود حیدر مفوض فرمود و حکم فرستاد و خواجه محمود به مراسم حکومت و وظایف سرداری قیام می نمود.

و چون زمستان منقضى شد، اصفهان را به پسر خود محمدی میرزا مخصوص ساخت و داروغه از جانب او لله محمد به شهر آمد. اما خواجه محمود حیدر به او التفاتی نکرد و وی وظیفه ملازمت به جای می آورد. ^۱ در آن اثنا خواجه متوجه عالم دید. ^۲

چون خبر فوت خواجه به سمع جهان شاه پادشاه رسید، پسر خود محمدی میرزا را به اصفهان فرستاد و چون شاه زاده به حد بلوغ نرسیده بود مدار کار و مهمات منوط به رای لله صفر شاه برادر لله محمد بود و او به غایت محیل و مدبر و خون ریز و فتنه انگیز بود. اصفهانیان را به تهمت موافقت میرزا با یر و ارسال قاصد متهم ساخت [و جمیع را به بهانه توجیه در نقش جهان حاضر کرده ^۳] و ایشان را مقید گردانید و صورت حال را به پایه سریر اعلی فرستاد.

در آن اوان جهان شاه پادشاه در خواجه حسن ماضی بود. سید احمد طوقچی را که طوقچی لشکر بود، از برای خراب کردن سور به اصفهان فرستاد و از ولایت قریب پنجاه هزار پیل دار و تیشه دار همراه برده بارو را با زمین یکسان و هموار نمود.

بعد از يك ماه شهر یار عالی جاه جهان شاه پادشاه به شهر درآمد و اکابر اصفهان را که مقید بودند به امر سپرد و اهل و عیال ایشان را به قلاع آذربایجان فرستاد

۱- بک ج ۲ ص ۳۲۸، و اورا مجاناً تمکن نداد و او از حشمت و ابهت خواجه اندیشناک بود.

۲- بک ص ۳۲۹: «ناگاه خواجه محمود را از دیوان قضای آسمانی نشان عزل حیات به دست ایلچی اجل به مجلس عشرت و شادمانی در وقتی که بساط معاشرت گسترده سازندگان دل نواز و نوازندگان پرده ساز به مطالعه اورسانیدند.»

از این مرگ ناگهانی، آن هم در مجلس عشرت، شاید بتوان تصور کرد که وی را مسموم کرده باشند.

۳- ایضا: مجموع به بهانه توجیهی به قلعه نقش جهان حاضر کرد و ایشان را مقید و محبوس گردانید و به آلف والوف نواب و کارکنان ایشان را به محصل داد.

وسه هزار تومانی مال امان بر اصفهان انداخت^۱ و قریب ده هزار تومانی از برای سه هزار تومانی ستاندویک منقال طلا که به صد دینار عراقی بود به پنجاه دینار می ستاند و جواهر و جامه های زنانه و زیورها هر چه به ده دینار ارزش داشت به یک دینار می گرفتند. آخر الامر معامله اصفهان به قتل عام قرار یافت.

جهان شاه پادشاه با سپاه زیاده از انجم متوجه بلده قم شده در آن بلده قشلاق نمود و در اوایل بهار و استوای لیل و نهار با سپاه بسیار به طرف ساوخ بلایق روان شد. اهل عراق از مردمان با تفاق گمان بردند که شهر یار متوجه آذربایجان است. آغاز مخالفت نمودند و میرزا بابر نیز استماع نمود که جنود ترکمان عراق و فارس را گذاشته اند و رفته اند. بنا بر آن میرزا سنجر را با سپاه بلا اثر روانه کرمان گردانید. چون داروغه جغتای بی خوف و هراس به قلعه ایزد خواست^۲ رسید، <سید میر جلال>^۳ پسر سید <میر>^۴ علی گلبار که از اصفهان فرار کرده و در آن قلعه متحصن شده بود به اصفهان آمد و خواجه امام الدین حسن نواده خواجه ظهیر الدین عبدالله که اباعن جند مقتدای مملکت بود [مردمان شهر را بر خروج تحریک کرده]^۵ بنا بر آن داروغه شهر حاجی طارمی^۶ را به قتل آوردند و لشکریان را هم قید کرده به عمارت باروی شهر مشغول شدند و یامجی به اعلام حال به خراسان به میرزا بابر فرستادند.

بنا بر آن، میرزا بابر متوجه عراق شد و باز بنا بر مخالفت سلطان ابوسعید به خراسان مراجعت نمود.

چون این خبر محنت اثر به شهر یار عالی جاه شاه مظفر الدین جهان شاه رسید، محمدی میرزا را با سپاه فراوان به قلع و قمع مردم اصفهان نامزد نمود. جنود

۱- بك ج ۲ ص ۳۳۰. وضع و شریف را به شكنجة آب نمك و داغ انبر گرفتار گردانید.

۲- یا: برجاس- تو: روحاس ۳- تکمیل از دیار بکریه ۴- بك: خواجه احمد صفوی و امیر عماد باب الدشت و خواجه اختیار افشاری و شاه جابر طهرانی و بعضی از رؤسای بلوکان که در مملکت مانده بودند تحریض بر خروج نمود] ۵- یا: سلطان بخاری - نو: خواجه سلطان طارمی.

تر کمان بر آن بلدهٔ جنت نشان مستولی شدند. امواج فتن افواج محن متراکم شده
 خرد و بزرگ و پیر و جوان را به قتل آوردند.
 سپهر از صفاهان بر آورد دود در او زنده نگذاشت جز زنده رود

گفتار در توجه میرزا باهر به طرف خراسان و بعضی از حوادث

زمان و انقلاب دوران

چون میرزا باهر توجه سپاه تر کمان را استماع نمود، حکومت شیراز را به
 به میرزا سنجر^۱ و ایالت یزد را به میرزا خلیل^۲ تفویض نمود و خود با بهادران
 نوخاسته و سپاه آراسته متوجه جدال و قتال گردید و در اثنای راه ایلچی از هرات
 آمده معروض گردانید که میرزا علاءالدوله به معاونت > امیر جلال الدین سلطان
 محمود پسر^۳ < امیر یادگار شاه ازلات خروج کرده بر خراسان مستولی گشته
 است. بنا بر آن، شهر یارجهان در شانزدهم رجب از کوشک زر به جانب خراسان
 نهضت نمود.

و شرح خروج میرزا علاءالدوله آن که در زمانی که چشمش رامیل کشیدند
 به مشهد آمده مجاور شد و از آن جا خود را به طرف آب مرغاب و میمنه و فاریاب
 انداخت. > امیر جلال الدین سلطان محمود پسر^۳ < امیر یادگار شاه ازلات و سایر
 سرداران به وی ملحق شدند. میرزا علاءالدوله به وجود ایشان مستظهر شده روانهٔ
 بلخ گردید. از امیر پیردرویش و امیر علی هزاراسبی شکست خورده متوجه هرات شد.
 در این اثنا امیر اویس ترخان ازقراه و امیر پیردرویش از بلخ و امیر خلیل از طرف
 مرو متوجه او شدند. میرزا علاءالدوله از بیم جان به طرف سیستان گریخت و
 مدتی در آن بیابان حیران و سرگردان می گردید. آخر الامرا از خوف

۱- میرزا سنجر پسر امیرک احمد پسر عمر شیخ پسر تیمور گورکان ۲- دخترزادهٔ شاهرخ و
 پسر میرزا محمد جهانگیر بن میرزا محمد سلطان پسر میرزا جهانگیر پسر تیمور (مط. ص ۸۷۹)

۳- مط. ص ۱۰۳۹**

سهریار آفاق روانه عراق گشته درری به اردوی جهان شاه پادشاه رسیده منظور دید.

گفتار در مستولی شدن میرزا پیر بوداق به شیراز

چون میرزا با برمتوجه خراسان شد، میرزا خلیل از یزد علم عزیمت به جانب شیراز برافراخت. میرزا سنجر تاب مقاومت نیاورده با جمعی از معتمدان به طرف کرمان فرار نمود. چون به حوالی آن دیار رسید، سید شیروانی که از قبل میرزا سلطان محمد والی آن مملکت شده بود و بعد از قتل او استیلای تمام یافته شاهزاده رادر کرمان نگذاشت. میرزا سنجر از آن طرف روانه خراسان گردید. بعد از رفتن میرزا سنجر، میرزا خلیل در دارالسلطنه شیراز نزول نمود. در این اثنا، میرزا پیر بوداق از راه عراق به حوالی شیراز رسید. میرزا خلیل از راه کرمان به طرف خراسان گریخت میرزا پیر بوداق با طمطراق تمام و بی زحمتی از نوایت ایام مملکت شیراز را متصرف شد. امرای عظام: امیر بایزید بسطام و امیر شاه علی بیرامی و پیرزاد بیک بخاری را به خدمت پدر فرستاد و بعد از ضبط شیراز به عزم ملاقات پدر به قم رفت.

متوفیات

*ملینوس تکفور در این سال بردست لشکر سلطان محمد کشته شد چنانچه مذکور گشت. به واسطه قتل او دولت قیصره روم که ایشان را آل اصغر خوانند بر طرف شد و از این طبقه چهل و هفت نفر سلطنت کرده اند بدین تفصیل^۱:

- ۱- مط. ص ۱۰۴۳، «بنابر آن که در زمان سلطان محمد میرزا بر شیراز مستولی شده بود سلطنت شیراز منحصر دماغ آن بود.» * بین دو ستاره فقط در نسخه پا
- ۲- این اسامی که مأخوذ از تاریخ جهان آرای قاضی غفاری است ناقص است و مغلوط. سعی بسیار کردم تا اغلاط آنرا تصحیح کنم و تا حدی توفیق یافتم ولی نقص آن باقی است. به این معنی که اسامی ازهرقل (هراکلیوس) شروع می شود در حالی که قبل ازهراکلیوس، خاندان قسطنطین اول (کبیر) و خاندان تئودوزیوسها و زرتستی نین (جمعاً ۲۲ نفر) در بیزانس سلطنت کرده اند و همچنین قبل و بعد از

هرقل، قسطنطین، هرقل، قنسطونوس^۱، یوستینوس^۲، لاون^۳، طباریوس^۴،
 اغسطوس، انسطاس^۵، لنطیانوس^۶، مدارس (?)^۷ - لاون، جورجس، قسطنطین، لاون،
 نیه فور^۸، استیراق^۹، میخائیل^{۱۰}، زنون^{۱۱}، توفیل^{۱۲}، تئودورا - میخائیل، توفیل،
 بسیل^{۱۳}، لاون، اسکندروس^{۱۴}، قسطنطین، دمستق، رومانوس، اولادرومانوس،
 نیه فوربن سمعیق، بسیل، قسطنطین، ارمانوس، میخائیل، الکسیس^{۱۵}، یوحنا،
 ملینوس. مابین یوحنا و ملینوس چند نفر دیگر در اسطنبول سلطنت کرده‌اند. مدت
 ملکشان قریب هشتصد و هشت سال رسید.*

امیرشاهی نامش آق ملک بن جمال الدین است. نسبش به سربداران می‌رسد.
 رسید.^{۱۶} روزی میرزا بایسنقر وی را گفت که می‌باید تخلص دیگر اختیار کنی و این
 تخلص را به او واگذاری. امیرشاهی قبول نکرد. روزی امیرشاهی با جمعی از
 رفقا به درگاه شاهزاده رفت. میرزا بایسنقر آن جمع را طلبیده امیرشاهی در بیرون
 ماند. این غزل را گفته نزد آن حضرت فرستاد:

غزل

ای که در بزم طرب جام دمام می‌زنی خون دل ناخورده چند از عاشقی دم می‌زنی

- «ملینوس» که به حساب روملو (در حقیقت با اقتباس از جهان آرا) آخرین امپراتور بیزانس بود،
 امپراتوران متعددی در بیزانس بوده‌اند. از امپراتوران بیزانس دو نفر نام مانوئل (ملینوس) داشتند
 یکی مانوئل اول (۱۱۸۰-۱۱۴۳ م.) پسر ژان (یوحنا) دوم و دیگر مانوئل دوم پسر ژان ششم
 (۱۴۲۵-۱۳۹۱ م.) و پس از او ژان هفتم است (۱۳۹۹ م.) و ژان هشتم پسر مانوئل دوم
 (۱۴۴۸-۱۴۲۵) و سرانجام قسطنطین درآغازس (۱۴۵۳-۱۴۴۸ م.)

۱- ظاهراً این کلمه قنسطانس Constance باید باشد ولی صورت متن حفظ شد.

۲- Justinien II ۳- Léon ۴- Tibère ۵- Anastase

۶- Léontius ۷- به قیاس Philippicus ۸- Nicéphore

۹- Staurakios ۱۰- Michel ۱۱- Zenon ۱۲- Théophile

۱۳- Basile ۱۴- Alexandrus ۱۵- Alexis. متن، کرانکس شاید هم:

Andronicus

۱۶- تذ: اوارجمله خواهرزادگان خواجه علی مؤید است - حب: چون نسبش به سربداران سبزواری
 می‌پیوست و مذهب شیعه داشت شاهی تخلص می‌نمود. - خواجه علی مؤید آخرین فرد سربداران است
 که عنوان امارت یافت (۷۸۸-۷۶۶ هـ).

حیف از آن نازی که با اهل تنعم می کنی
ضایع آن تیری که بردل‌های بی غم می زنی
باز کن از خواب ناز آن نرگس شهلا که عمر
می رود چون دور گل تا چشم بر هم می زنی
می گشائی طره و دل‌ها به غارت می بری
می نمائی چهره و آتش به عالم می زنی
می کنی محروم از این درشاهی و امانده را

دست رد پرسینه یاران محرم می زنی

و امیرشاهی مستجمع جمیع حیثیات بود. از آن جمله عود را خوب می نواخت و خط را نیکو می نوشت و نیز مصور اعلائی بود و در مدت حیات موازی دوازده هزار بیت درسلک نظم کشیده از آن جمله هزار بیت که حالا در میان شعرا مشهور است دیوان ساخته و باقی را شسته. در این سال در ولایت استرآباد متوجه عالم بقا گردید.

مدت عمرش از هفتاد متجاوز بود. نعش او را به سبزوار برده در جوار آبا و اجداد دفن کردند.^۱ خواجه اوحدی^۲ سبزواری، در مرثیه آن فارس میدان سحر:

بیت

گوبشو زیر و زبر از اشک و آهم سبزوار
زان که شهرشاه بی شاهی نمی آید به کار

۱- تذه به خانقاهی که اجداد او ساخته بودند به بیرون شهر سبزوار به جانب نیشابور مدفون است
۲- نو: اوحید

۰۱۰۰۰

ولشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به جانب مملکت لاس و فتح قلعه سوری حصار

بعد از ارتحال سلطان مراد، ویلیق اوغلی حاکم ولایت لاس استماع نمود که سلطان مراد تخت جهان داری را به تخته خاک بدل کرده است. بنا بر آن خیال فاسد به دماغ راه داده پای از حد خود بیرون نهاده روی به غارت و تاراج آورد و از وخامت عاقبت و شومی کفران نعمت نیندیشیده ثمره شجره بد کرداری و ریع زرع جفاکاری از وی پوشیده ماند.

شعر

به هنگام شادی درختی مکار که زهر آورد بار او روزگار
که هر کس که تخم جفا را بکشت نه خوش روزیابد^۱ نه خرم بهشت

پس چون بی راهی وی از حد اعتدال بگذشت و لطف و عنف و تنبیه و تهدید و کلمات وعد و وعید بر وی مؤثر و مفید نیامد، بنا بر آن، سلطان محمد بر عزم اطفاء نائرة فتنه و تسکین شرارت او کمر مجاهدت بسته در اوایل بهار با سپاه زیاده از قطرات امطار، بیرون از حصر و شمار، متوجه آن کفار بد کردار شد. چون ویلیق اوغلی از توجه سلطان خبردار گردید، از خوف جنود جرار متمولات^۲ مملکت خود را با تمامی ائقال و اموال در قلعه استوار سوری حصار گذاشت و قلعه سمندره را نیز مضبوط گردانید. آن کافر بی ناموس به طرف دیار انکروس فرار نمود.

عسا که جرار سوری حصار را مرکز وارد در میان گرفته اکثر سپاه سلطان به نهب و غارت و تخریب ولایت روان شدند چنانچه غیر از جماعت ینگلی چری کسی در ملازمت نماند. چون کفران قلعه دار قلت سپاه جرار را مشاهده نمودند به يك بار

۱- نو: بیند ۲- یا، متمولات - نو: مقولان

از سوری حصار بیرون آمده برایشان حمله نمودند و جمعی از رومیان را به راه عدم فرستادند. سلطان به نفس نفیس با فوجی از دلاوران بر مخالفان حمله نمودند و ایشان را مغلوب ساخته تا دروازه شهر دوآیندند. در همان حال به قانون معهود لشکریان را رخصت تاراج فرمود.

شعر

چو غارت شنیدند بر نا و پیر همه سینه کردند آماج تیر
 در یک روز آن حصار را در حیطه تصرف خود در آوردند^۱ و قلعه آمول^۲ هم به سهولت مسخر گشت. پس در هر قلعه حاکم و ضابط و قاضی جهت اجرای احکام تعیین فرمود. چون چهره احوال آن مرز و بوم به زیور حسن عنایت و لطف تربیت آرایش یافت و رفاهیت خاص و عام و سایه امن و امان روی نمود، شهر بار بار به مسکون به طالع سعد و اختر میمون مراجعت نمود و چون در این سفر از محمود پاشا خدمت‌های لایق و تدبیرهای موافق سرزده بود از بندگان خاص او را ممتاز فرموده منصب وزارت را به وی ارزانی فرمود. بعد از عود از ادرنه در بیرون شهر منزل عالی بنا فرمود.***

قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

میرزا با بر در این سال، نوبت دیگر خیال فتح عراق و آذربایجان و کشیدن انتقام از جهان شاه پادشاه شهریارتر کمان فرموده در اثنای راه میرزا سنجر را با سپاه فراوان روانه کرمان گردانید. چون موضع یا لغوز آغاج^۳ خبوشان مضرب خیام جنود ظفر نشان گردید یکی از محرمان میرزا خلیل سلطان به مسامع عالی رسانید که شاهزاده با جمعی از بداندیشان اتفاق کرده می خواهند که دست بردی نمایند. بعد از

۱- مسلما منظور شهر اوستروویتسا است که ترکان بدان نام سرفیجه حصار داده‌اند (محمد فاتح ص ۱۳۴) ۲- چنین نامی در کتب تاریخ دیده نشد. قاعده باید منظور قلعه زرنوو Zrnov باشد که نام دیگرش Avala است. ۳- یا لغوز به معنای تک است و آغاج به معنای درخت.

ثبوت گناه میرزا خلیل سلطان و متابعان او در ماه رمضان متوجه عالم دیگر گشتند. **
 خسرو عالی مقام، ماه صیام را در آن مقام گذرانیده در اوایل شوال به سعادت و
 اقبال در حرکت آمده در پانزدهم ذی قعدة سلطان آباد استراپاد معسکر مقام سلطان
 یادین و داد گردید. در آن زمستان از خطه جرجان ایلچی آمده معروض داشت که
 سلطان ابوسعید از جیحون عبور نموده و امیر پیر درویش و برادرش امیر علی را
 به قتل آورده در بلخ متمکن گشته. میرزا با پراز استماع این خبر، دفع این فتنه را
 از تسخیر عراق اولی دانسته عازم ماوراء النهر گشت. از طرف شمال هرات چون باد
 شمال گذشته به ولایت بادغیس در آمد و خواجه وجیه الدین سمنانی و سایر اشراف
 به خدمت رسیدند و مفصل و جبهی که نقد شده به موقف عرض رسانیدند. تمامی آن
 وجوه را بر امرای بخش کرد.^۱

در این اثنا به مسامع اعلی رسید که در آن اوان که میرزا علاء الدوله از بلخ
 به هرات آمد، جواهر بسیار همراه داشت در جائی آذین کرده امر آنفحص آن کرده
 لعلهای بدخشان و یاقوتهای زمانی و زمردهای آبدار و درهای شاهوار به مجلس آن
 خسرو تاج بخش آوردند. بی التفاتانه به گوشه چشم در آن نگریست و فرمود که اینها
 مناسب عورات است و به جمعی که محرم بودند بخشید.^۲

چون از آب مرغاب عبور نمود، از طرف بلخ خبر آمد که سلطان ابوسعید
 از آب آمویه گذشته به دارالملک خود رفت و چون میرزا با بر در سر مسارعت
 بود و از جیحون بی کشتی عبور متعذر می نمود، بنا بر آن، پادشاه با فرهنگ از
 فرهنگ عبور نمود.

۱ - درباره این پولی که به آسانی تمام بر امرای بخش شده عبدالرزاق سمرقندی می نویسد: خواجه
 وجیه الدین به اتفاق جمعی از امرای به دارالسلطنه هرات آمده آنچه امکان مطالبه بود به تقدیم رسانید
 و تمام آن وجوه به اندک فرصتی از رعایا مستخلص گردانید.^۳

در باب خواجه وجیه الدین محمود رجوع شود به دستورالوزراء خوند میرص ۳۶۴

۲ - مط: مخزنی - پا، چاهی ۳ - مط: ص ۱۰۵۵، به روی پوشان حرم و جمعی که محرم او
 بودند. بخشید. پا، عوراتی که محرم بودند

شعر

نگر دیدش آن آب جیحون حجاب نهنگان گذشتند از روی آب
بجنبید عالم از آن سیل کین تزلزل در آمد به توران زمین

در آن اوان، ملازمان میرزا پابر، امیر پیر سلطان برلاس و امیر احمد یار را که از عظمای امرای سلطان ابوسعید بود دستگیر کرده آوردند. امیر پیر سلطان منظور نظر میرزا پابر گشته در دیوان اعلیٰ مقدم بر تمام امرا مهر زد و در آن اثنا < ولد > شاه بدخشان با پیشکش فراوان به درگاه رسیده رعایت یافت و به اجازت آن حضرت به طرف دیار خود برگشت و پادشاه تاج بخش از آب و خش عبور نموده به ولایت حصار در آمد و در موضع نوانداک^۲ خواجه نظام الدین مودود و مولانا فتح الله تبریزی^۳ به رسم رسالت به اردوی همایون رسیدند و در باب مصالحه سخن گفتند. مولانا فتح الله گفت که يك سخن مرا سو گند داده که معروض گردانم. سلطان ابوسعید می گوید که من این ولایت را کینک پوش گرفته ام. آسان نخواهم گذاشت. امر اسخنیهای درشت گفته فرستاده هارا محبوس ساختند و کوچ کردند.

و در چهاردهم شوال، خسرو نیکو فعال به دولت و اقبال به يك فرسخی سمرقند در قریه حشر تو^۴ نزول نمود. و از آن جانب سلطان ابوسعید چون از سفر بلخ معاودت کرده بود و سپاه را رخصت داده باتنی چند در سمرقند نزول داشت که خبر رسید که میرزا با بر با دلاوران با تهور از آبهای عظیم بی کشتی گذشته کوچ بر کوچ متوجه است. سلطان ابوسعید بنا بر مرخص نمودن ملازمان مضرب گشت. زیرا که لشکرها بزودی رخصت یافته به طرف بلاد خود رفته بودند و مراجعت ایشان دشوار می نمود.^۵

۱- مط. ۲- مط. نسخ: اونداک - حب = تونداک ۳- مط ۱۰۵۸، نظام الدین مودود

که از خاندان صاحب هدایه بود. برای شرح حالش رجوع شود به حبیب السیر ج ۳ جزء ۳ ص ۱۹۶

۴- مط + حشر یوس. در هیچ مرجعی این اسم دیده نشد.

۵- در این وقایع خواجه ناصر الدین عبیدالله که «داعیه سلطنت در خاطر» ابوسعید نشانده بود وی را یاری کرد. (رک. مط ص ۱۰۶۳)

پس سمرقندیان معروض داشتند که يك سال شهر را نگاه می‌داریم و سلطان ابوسعید اراده داشت که به جانب تر کستان رود. فسخ آن عزیمت کرده در شهر متحصن شد و حکم کرد که از رعایا هر کس که قوت بیشتر داشته باشد به شهر آید و باقی به جا. های محکم روند و فرمود که در هر کنگره از قلعه و بارو سه کس باشند يك ترك و دو تاجيك و در هر برج خم آبی و سبوی روغن جوشان و هیزم بسیار مرتب دارند که در وقت اشتغال آتش قتال روغن داغ کرده و آب جوشان بر سر مخالفان ریزند و در میان هر دو برج صندوقی محکم ساخته که در او توان نشست و تیر توان انداخت و بر روی باره چوبهای قوی که در آغوش نیاید به طنابها بسته که در وقت جنگ بر سر مخالفان اندازند و نمدها از برجاها آویختند که هر تیر که دشمنان اندازند شهریان بردارند و در هر برج داروغه ای تعیین نموده بود که در کارها احتیاط می‌نمود و در هر برجی مشعلی مقرر گردانید.^۱

و چون میرزا بابر در قریه حشرتو نزول نمود، در میان امرای دعوی بهادری افتاد.^۲ بنا بر آن امیر خلیل هندو که و احمد یساول و سیدی پیاده و قدم کابلی تیغ کین از میان کشیده به دروازه سمرقند تاختند و سورن انداختند. لشکر بهرام قهر ماوراءالنهر از شهر بیرون آمده حمله نمودند و به سرشک تیغ مصری سطح میدان را به خون سیراب کرده به جرعه خنجر هندی خاک معر که را مست گردانیدند و جمعی کثیر از طرفین به خاک هلاک افتادند.

بیت

ز بس کشته آمد ز هر دو گروه ز خون خاست دریاو از کشته کوه
بعد از جنگ بسیار لشکر میرزا بابر راه فرار پیش گرفتند و امیر خلیل هندو که
و امیر احمد یساول دستگیر شدند و چون در مضایق طریق عبور لشکر دشواری نمود،

۱- مط. هر تیر که دشمنان اندازند اول به نمدرسد استوار شده اهل شهر بردارند.

۲- ضاء. میرزا سلطان ابوسعید به نفس شریف به جمیع مواضع می‌رسید و اکثر بر سر حصار پیاده می‌رفت.

۳- ضاء. میان مہارزان لشکر او (بابر) تلاش بود که هر يك خود را بیشتر به دروازه سمرقند برسانند.

بنا بر آن جمعی کثیر از لشکر میرزا بابر به قتل آمدند. سلطان ابوسعید اسیران را طلب کرده از امیر خلیل هندو که پرسید که چرا حرمت خود نداشتی و فرمود او را به جایگاهی دیگر برداشتند. امیر احمد یساول جرأت کرده گفت شاید که به واسطه ما گرفتاران در میان شما برادران صلح واقع شود. این سخن موافق مزاج سلطان آمده همه را رعایت فرمود.

چون این خبر به میرزا بابر رسید، کوچ کرده در عید گاه سراپرده و بارگاه به اوج مهر و ماه بر افراخت و جمعی کثیر از پیاده و سوار به یک باره از شهر بیرون آمدند و پهلوان حسین دیوانه با ایشان جنگ سختی نمود.

شعر

چون طرهٔ این کبود چنبر
بر طرهٔ روز ریخت عنبر
آن هر دو سپه زهم بریدند
بر معرکه خوابگه گزیدند

میرزا ابوالقاسم با بر صفها کشیده سوزن انداختند و فرمود که در برابر شهر پیش لشکر خندق کنده جای خود محکم ساختند و چون شب درآمد از هر دو سو طلایه بر گماشتند و تا روز پاس داشتند.^۱

* پس روز دیگر مردم شهر از دروازهٔ چهار راهه^۲ بیرون آمدند و در برابر شمس الدین محمد خداداد صف کشیدند و در این اثناء لشکر خراسان رو به فرار نهادند و درمغا کها سوار و پیاده بالای هم افتادند و غریق گرداب فنا گردیدند میرزا بابر جمعی مبارزان به آن طرف روان داشت و سمرقندیان را برداشتند^۳ غنیمتی

۱- از مطب. شرح این جنگها در مطلع السعدین دقیقاً آمده و روملو کلمه به کلمه از آن اقتباس کرده است ولی در نسخ ما این شرح بسیار مغشوش نقل شده بنا بر این ما مطالب را به ترتیبی که در مطلع السعدین آمده مرتب کردیم و برای آن که ربط مطالب محفوظ ماند کلمات یا جملاتی از مطلع السعدین افزودیم.

شایسته است ذکر کنیم که عبدالرزاق سمرقندی به تصریح خود شاهد عینی وقایع بوده است (مط. ص ۱۰۸۱)

* تاستاره بعد فقط در نسخهٔ یا

۲- مطب. پاه چار رانگی کار

۳- پاه بابر نیز جمعی را به دار بقا فرستاد

که از مخالفان گرفته بودند باز ستادند و روز دیگر نیز جمعی از دروازه شیخزاده بیرون آمدند و امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید در برابر رفتند و تا شب با ایشان جنگ کردند.

و دیگر روز چون چشمه آفتاب از افق صبح دمید، سپاه خراسان باز آهنگ جنگ کرده به دروازه < آهین > آمدند > ناگاه دروازه آهین گشاده شد و لشکر شیرزور و پیلتن، سرتاپا غرق آهن و فولاد بیرون آمدند و از هر دو طرف جوش و خروش بر آوردند.... چون شب درآمد، هر دو گروه به ستوه آمده عنان برتافتند و به سوی منزل و مأوای خود شتافتند^۱. امیر حسن که در برابر دروازه آهین ایستاده بود جمعی نقبچیان را فرمود که از درون خانقاه تومان آغانقب زدند. چون شهریان واقف شدند کاری از پیش نرفت.

> در این ایام طلایه لشکر سرما بر سیل منقلای رسید و سه برف عظیم افتاد و برودت هوا به نوعی اشتداد یافت که اعضاء و جوارح بی اختیار از کار باز ماند و با آن که سرمای سمرقند شهرتی دارد، در این ولا از حد معهود تجاوز نمود^۲ و در این یورش از لشکر میرزا با برقریب صد هزار شتر تلف شد؛ و چون در نواحی سمرقند غله نمانده بود، مردمان میرزا با برپنج شش فرسنگ دور رفته غله می آوردند و مردمان شهر از عقب ایشان رفته هر کرا دیده به عالم دیگر روان می فرمودند و بعضی را گوش و بینی بریده به اردو می فرستادند. میرزا با بر آگاه شده جمعی از بهادران را مقرر فرمود که به هر طرف که یساقچیان و لشکریان عزیمت نمایند، امرا و بهادران از ایشان پاخبر باشند. پس امیر اویس ترخان و امیر سلطان حسین متوجه شدند و اهل شهر خبر یافته جمعی دلاوران را بیرون فرستادند. میرزا با بر را از عزیمت مخالفان آگاهی دادند^۳. میرزا با بر فرمود که امیرزاده الوند^۴ ولد میرزا اسکندر

۱- تکمیل از مط. ۲- مط. ص ۱۰۷۲، قاچقنچی آمده از عزیمت مخالفان آگاهی داد - قاچقنچی به معنای جاسوس است. ۳- در نسخه پاریس این اسم يك جالوند و جائی نورالوند یا نورالدین الوند آمده که صورت اخیر درستتر است.

ترکمان و امیر ابوالحسن ترخان و امیر حسین علی و امیر بهلول عزیمت نمایند و مردم شهر <به اویس ترخان>^۱ و باقی امرای عالی شان <نرسیده به امر>^۱ که در پی ایشان می‌رفتند رسیدند و از طرفین اظهار جلالت و شجاعت نموده به زخم سهام آتش بار و ضرب حسام آب‌دار <چندجام حمام برهم پیمودند>^۱. بعد از کشتش و کوشش فراوان، دلاوران خراسانی غالب آمده جمعی کثیر را اسیر و دستگیر کرده از آن جمله امیر عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل را گرفته به درگاه میرزا بابر آوردند و از دلاورانی که در آن‌معرکه آثار جلالت به عمل آورده بودند امیرزاده الوند <بود>^۱ و ابوالحسن ترخان <غایت جلالت نمود>^۱ و امیر حسین علی جان‌دار^۲ که در موقف کارزار پای ثبات و قرار فشرده جمعی کس در برابر او آمده بودند به زخم تیغ خون‌ریز و نوک سنان فتنه‌انگیز مقهور ساخته و دستگیر کرده بود.

امیرزاده الوند صورت واقعه را چنانی که مشاهده نموده بود در مجلس میرزا بابر به موقع عرض رسانید. و بهلول جان‌دار با آن که غلبه بسیار داشت و کاری نکرده و گناه کار می‌شد، ناگاه دربار گاه اعلی متعرض امیرزاده الوند گشته سخنان گستاخانه گفته بیرون رفت و در این اثنا از طرف باغ شمال^۳ آوازه گیر و دار برخاست. بهادران بر سیل تعجیل متوجه شدند و <آن>^۱ مخدول بدین بهانه سوار شده خود را به شهر سمرقند رسانید و برادر خرد او امیر ایوب تا در دروازه رفته از او روگردان شده به منزل خود باز آمد. یکی از ظرفا در حق بهلول <خطاب با حضرت اعلی>^۱

در عرصه تو پیاده هم چون پیلی

ای تیر تو در دیده اعدا میلی

کم گیر ز بغداد کهن زنبیلی

بهلول گراز سپاه تو رفته چه باک

و گرفتاران لشکر ماوراءالنهر را حاضر ساخته همه را به معتمدان سپرده رعایت

۱- تکمیل از عطف. ۲- جان‌دار به معنای محافظ جان شاه بوده. حافظ فرماید:

ببرد زود به جان داری خود پادشهی

یاردل بند من از قلب بدین سان شکند

۳- از بناهای امیر تیمور در شمال سمرقند

تمام نمود و چون لشکر خراسان نردبان و عراده و منجنیق مهیا می گردانیدند ، شبها مردم <شهر>^۱ کمال فغان و زاری به اوج سپهر زنگاری می رسانیدند و شبی مردم شهر گمان بردند که فردا جنگ سلطانی خواهد بود. آن شب هیچ کس از فریاد و نفیر و غلغله نیا سوده روز دیگر میرزا با بر به ترتیب سپاه و استمالت بهادران رزم خواه نموده در برابر شهر ایستاد و جنود بسیار به يك بار از دروازه ها بیرون آمدند و امرای ماوراءالنهر امیر سلطان احمد تمورتاش و امیر سلطان و امیر لقمان و امیر نور سعید و امیر اروس ارغون و امیر عبدالخالق و باقی مردان جنگ جوی به محاربه درآمدند و [تومان امیر حسن جان دار هر چند در مقابله تیر باران کردند]^۲ باز پیش سمرقندیان را نتوانستند گرفت که عاقبت به میان خیمه ها درآمدند و طنابها بریدن و اسبان و کجیمها بردن آغاز نمودند.

میرزا با بر چون بدین حال وقوف یافت ، به نفس نفیس متوجه شده قشون عصابه^۳ به مدد رسیدند [امیر شجاع الدین حسین علی]^۴ با آن که در اطراف اویاغی در آمده در سوپها آتش زدند، او سپر و چپر پیش آورده پای ثبات فشرده داشت و زخم قوی بر روی او رسید و از جای خود نجنید. در این حال مو کب منصور و رایت مظفر پیدا شده مخالفان را مجال توقف نماند و از سپاه اعدا جمعی بر بالای کوهک نفیر کشیدند و همچنین بر سر پل <دو آبه>^۵ بر غو زدند و آهنگ جنگ کردند. میرزا با بر عزم طرف پل فرموده جمعی سنگین دلان را به طرف کوهک^۶ فرستاد.

القصد در این روز، لشکر آنچه مقدور بود به جای آوردند چنانچه بعضی قشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جای خود را خالی گذاشتند. امیر نظام الدین احمد و امیر غیاث الدین سلطان حسین مخالفان را که در برابر ایشان ظاهر شدند به نوك

۱- تکمیل از مط، ص ۱۰۷۶ ۲- پاء و تومان امیر لقمان و تومان امیر حسن در مقابله تیر باران کردند - ظاهراً: تومان امیر لقمان را تومان امیر حسن... ۳- عصابه به معنای عده ای از سپاه (المنجد) و ازده تا چهل (لسان العرب) و ظاهراً در این جا به معنای قوای احتیاطی به کار رفته است. ۴- پاء امیر سیماء الدین حسن علی ۵- کوهک محلی در جنوب سمرقند است (اراضی خلافت شرقیه)

سنان آتش بار و زخم پیکان خارا گذار دمار از روزگار بر آوردند. میرزا بابر آنانی را که در آن روز مردی و مردانگی نموده بودند همه را انعام فرمود و در راه و جاه افزود و هر که سستی و بددلی نموده بود گوشمالی به سزا داد و از عین عنایت دور افتاد و قدم در دائرهٔ پهلوانان نتوانست نهاد.*

القصة زمان محاصره به چهل روز امتداد یافت > در هیچ طرف صورت فتح و ظفر روی نمی نمود و سمرقندیان در ضبط و دارائی شهر شرایط محافظت مرعی می داشتند و خراسانیان را پیرامون حصار و برج و بارو نمی گذاشتند و هجوم لشکر سراسر بر آورده از شدت برودت هوا اعضا را یارای تحرك نبود و هر دو لشکر از امتداد محاصره به تنگ آمدند^۱ بعد از آن متوسطان و نیک اندیشان قدم پیش نهادند و آن دو پادشاه عظیم الشان با یکدیگر صلح کردند بدین جمله که > از هر دو طرف بندیان را وا گذارند و >^۲ رود جیحون میان هر دو مملکت فاصله باشد.

پس از جانبین اسیران را وا گذاشتند و میرزا بابر در ماه ذی الحجة الحرام علم عزیمت به صوب خراسان بر افراخت و از معبر کرکی^۳ گذشته پایهٔ قدر جمعی را که در آن یورش مراسم مردانگی و جلالت به ظهور رسانیده بودند از فرق فرقدان گذرانیده امیر شیر حاجی^۴ را در بلخ و امیر علی فارسی را در سان و امیر شیخ ذوالنون و برادرش احمد مشتاق را در اندخود حاکم و فرمان فرما گردانیده موکب همایون در چهارم محرم معزز و محترم به دار السلطنهٔ هرات نزول نموده به شرایط عیش و نشاط اقدام نمود.

۱- مط- پا، از ارکان دولت سلطان ابوسعید امیر علی و عبدالعلی ترخان و امیر احمد افضل با طایفه دیگری به جنگ خراسانیان افتادند.

۲- همان معبر زم قدیم بر ساحل جیحون در طرف خراسان - در کناب اراضی خلافت شرقیه این نام به صورت کرخی آمده.

۳- پا، شیخ حاجی

گفتار در محاربه کردن سنجر میرزا با پیر بوداق میرزا

و شکست یافتن سنجر میرزا

در زمانی که میرزا بابر از خراسان به شیراز رفت و عراق و فارس را در تحت تصرف آورد، کرمان در تصرف سید شروانی^۱ بود که از قبل سلطان محمد میرزا والی بود. بعد از هجوم تر کمانان بر عراق و فارس، میان اولاد امیر قناشیرین، یعنی قل درویش^۲ و یار احمد که حکومت کرمان از قبل خاقان سعید شاهرخ میرزا موروثی ایشان بود منازعت و مخاصمت بود تا در زمانی که در بم کرمان قتال واقع شد و سید شروانی به قتل آمد و باز در میان برادران قل درویش و یار احمد اساس منازعت و ممانعت استحکام یافت و یار احمد سنجر میرزا را از خراسان به سلطنت کرمان و شیراز دعوت کرد. سنجر میرزا با چهار هزار مرد مکمل به کرمان آمد و کرمان را تسخیر کرد و قل درویش به قلعه کوه که متصل به شهر است متحصن شد و سنجر میرزا قریب ده روز در کرمان نشست تا او را رام ساخته از قلعه فرود آورد و مراسم تعظیم و احترام به جای آورد و شیخ جلال الدین ابوالخیر جزری^۳ را به داروغگی کرمان نصب کرد و خود بالشکر آراسته به اتفاق قل درویش و یار احمد به عزم شیراز کوچ کرده از کرمان تا به مقام سرچاهان^۴ ولایت به ولایت رفت و در آن مقام خبر قتل عام اصفهان و توجه پیر بوداق میرزا را به شیراز شنید. پای قرارش از جای برخاسته روی توجه بر تافت و به رجعت قهقری هم از آن قریه معاودت نموده لجام ریز روی به گریز آورد و پیر بوداق میرزا یراق کرده متعاقب می رفت و [به هر ولایت ازهرات و مروست و شهر بابک^۵] و غیرها که می رسید داروغگان جغتای و هر کس از مخالفان

۱- بك : شروانی ۲- ضا: علی قلدرویش - ما: قلندر ویش

۳- به کسر نون به صورت اضافه یعنی جلال الدین پسر شیخ ابوالخیر جزری (دیار بکر به)

۴- یا: ماهان - در نسخه نویسنده ۵- یا: بهر ولایت و دشت - نو: مرو دشت و شهر بابک - بك (جایی):

مرو دشت و شهر بابک

را که می یافت به تیغ سیاست از هم می گذرانید.

چون به سیرجان رسید، به عارت قری و ضمائم فرمان داد. لشکر آتش آشوب برافروختند و منجنیق خوف و هراس بر باره و اساس قلعه ثبات یار احمد قناشیرین کارگر آمده تیر باران رعب سپر صبر و تحمل او را پاره پاره ساخت و به عجز و انکسار احوال خود را برای پیر بوداق معروض داشت و به اظهار امتثال فرمان و انقیاد سرخضوع فرود آورد. فاما چنان به عرض رسانید که چون قضیه سنجر میرزا به انقضا انجامد بی تعالی به وسیله کفن و شمشیر عذر تقصیر به آستانه فلک مثال که نعم المصیر است خواهد آمد و میرزا پیر بوداق [به قبول وعده و وعید قبول^۱] نوازش فرمود و از آن جا کوچ بر کوچ به ظاهر کرمان نزول کرد و شیخ جلال الدین که داروغه شهر بود، بر سنت یار احمد، تسلیم شهر را موقوف همان امر داشت و میرزا پیر بوداق چند روز برای استراحت از متاعب و آسایش مطایبا^۲ و مراکب توقف نمود و از این جهت بر ظاهر کرمان خرابی بسیار واقع شد. اهل کرمان بر مثال ایوب طعمه کرمان فتنه و آشوب و لگد کوب خوف از تراکم تر کمانان نامرغوب ماند. در این حال سنجر میرزا در عقبه لاور بود و خود را محکم کرده احوال و ائصال و متعلقات خود را محفوظ به کوه و خندق ساخته [به اسب و سلاح سنجر میرزا^۳] بر جناح قتال معد و مهیا بودند^۴ و چون تقابل صفوف و تلاحق سیوف به هم متقارب گشت میرزا پیر بوداق بر سمند کشتی رفتار

نظم

سبکتر ز کشتی گرانتر ز لنگر
چو جزع و چوشیر و چوپولاد و مرمر
به فر همای و به زور غضنفر

به هنگام نرمی به هنگام تندی
به چشم و به موی و به سم و سرینگه
به کبر پلنگ و به رفتار شاهین

۱- بك: به قبول وعده و وعده قبول ۲- مطایبا جمع مطیه به معنای شتران.

۳- بك ص ۳۳۹ ج ۲: «به اسباب و سلاح ملازم سنجر میرزا» در هر حال فاعل فعل «بودند» معلوم نیست

به آب اندرون همچو اولوی بیضا به آتش درون همچو یاقوت احمر
سوار شده متوجه تعبیه سپاه گردید. فضای میدان از سواران زره پوش^۱ حصار
آهنین شد و زمین معرکه از جوشن خرد عیب و زره تنگ حلقه پولادپوش گشت
و شجاعان هر دو فریق و را کبان هر دو گروه با شکوه روی به میدان آوردند و تیغ
مغایرت بر روی یکدیگر کشیدند. به يك طرفه العين خاك بر سمت سماك نشست^۲. چشم
خورشید جهان گرد به گرد و غبار پوشیده شد.

شعر

از گرد جنگ دیده خورشید پر غبار
لرزان چو دست مردم مخمور برستور
نار کفیده گشته دل سر کشان ز تیغ
از عکس روی چهره گردان گمان بری
سه نوبت جغتای برتر کمانان غلبه کردند چنانچه میرزا پیر بوداق را پای ثبات
لرزیدن گرفت. پیر قولی کو کلتاش او را از صوب فرار بر جانب استقرار دعوت
می نمود. علی حكاك^۳ اصفهانی که از جوانان چست و دلیر بود، جمعی پیاده را مرتب
و آماده برداشته از پشت کوهی که پناه متعلقان و احوال جغتای بود روی به خانه های
ایشان نهاد و تکاپوی نهب و غارت و ولوله و زلزله در میان جنگیان انداخت.
اهل قتال از برای ضبط عیال و حفظ مال بی تعلل و اهمال به خانه های خود باز گشتند
و تر کمانان بر ایشان غلبه کرده پریشانی در ایشان انداختند. سنجر میرزا به جان
امان یافته گریخت و لشکر به يك بار از هم فروریخت و در يك زمان قریب سه هزار
کس از جغتای و امرای سنجر میرزا > و امیر شریف که از اولاد حجة الاسلام محمد
غزالی بود و <^۴ پیر محمود شیرازی و قرا احمد را به قتل رسانیدند و قل درویش به قید

۱- نو. کجیم پوش ۲- منظور دو ستاره سماك اعزل است و سماك

۳- نو. چكاك ۴- بك.

اسار گرفتار گردید و قریب هزار سر از کشتگان به اردوی جهان شاه پادشاه فرستاد.

بیت

ز گوش بریده شتر بارها ز سرهای پرگاه خروارها

و پیر بوداق میرزا به استخلاص کرمان متوجه شده شیخ جلال الدین نیز فرار نموده به سنجر میرزا ملحق گشت و پیر بوداق میرزا کرمان را فتح نمود و مدت دو ماه در آن حدود توقف نمود و والده اش نیز از معسکر جهان شاه پادشاه به یزد رفته پیر بوداق میرزا را طلب داشت. چون به دیدار او پیوست و مواجب شکر باری تعالی را به ادا رسانید به اشارت والده کرمان را به برادرش ابویوسف میرزا ارزانی داشت و خود به شیراز توجه فرمود و پیر قولی کو کلتاش و مردین اوغلی^۱ را با جمعی از بد نفسان به کرمان فرستاد تا اصول و اعیان و کبار محترفة کرمان را به شیراز کوچانیده کرمان را چون استخوانی که از گوشت و پوست عاری ماند یا کاسه که از آتش پرداخته شود به صحرا گذاشتند. ابویوسف میرزا چون کرمان را بدین حال دید، صورت حال را به پایه سریر اعلیٰ معروض داشت و جهان شاه پادشاه از برای تعمیر آن مملکت سیصد تومان تبریزی و دو بیست هزار من غله امداد رعایا و مزارعان آن ولایت فرمود.

در این حال، الوندبیک بن اسکندر میرزا بن قرایوسف تر کمان از خراسان نهضت فرموده به حوالی کرمان آمد و به حیرت و رودبار رفت. محمود فارسی که از قبل یار احمد مستحفظ قلعه سلیمانی بود قلعه را به ملازمان الوند سپرده در بلوک اقطاع توقف نموده یار احمد را به موافقت و مظاهرت دعوت کرد. یار احمد چون از پیر بوداق پأس و هراس داشت، با جمعی لشکر معد و مرتب به ملازمت الوندبیک شتافت و پسر خود قناشیرین را با جمعی از امانا در قلعه گذاشت. و چون الوند را قوتی نبود و جمع قلیلی همراه داشت، یار احمد از آمدن ندامت یافته قصد

۱- یا، دین علی - نو: مردین علی

گرفتن الوند نمود. این معنی بر الوند ظاهر شده بر گرفتن یار احمد سبقت نمود و او را با اعوان و انصار مقید ساخته به قلعه سلیمانی فرستاد و قلعه سیرجان هم چنان در تصرف قناشیرین بود تا پیر بوداق میرزا محمدعلی شکر و دده^۱ بیک و باریک بیک را با جمعی کثیر از برای استخلاص قلعه سیرجان فرستاد، و آن لشکر قلعه را محاصره نموده بودند که الوند بیک از این معنی خبر یافته ایلغار کرده بی خبر برایشان تاخت و تار و مار در آن لشکر انداخت و محمد علی شکر و دده بیک و شیخ محمد یساول را در کمند اسار آورد و باریک فرار نموده به شیراز رفت و محمدعلی شکر و دده بیک و هر کس را که گرفته بودند به قلعه سلیمانی فرستاد و قریب صد کس را از مردم پیر بوداق از تیغ گذرانید و قناشیرین چون پدرش مقید گشته بود قلعه را تسلیم نمود. الوند داروغگی قلعه سیرجان را به یکی از ملازمان مفوض نمود و از آن جا متوجه گورگان^۲ شده شش ماه خود را در آن جا از ایلغار پیر بوداق میرزا احتیاط و حفظ می نمود که ناگاه پیر بوداق میرزا چون برق خاطف و ریح عاصف ایلغار کرده از جانب شیراز نزدیک شد و الوند میرزا از توجه پادشاه زاده سعادت مند واقف گردیده به جانب سیستان فرار نمود میرزا پیر بوداق در چشمه عمار بدو رسیده او را با جمیع ملازمانش به قتل آورد و در اثنای مراجعت ساتلمش شیره چی را به قلعه سیرجان فرستاد و قلی نام شخصی که کوتوال قلعه بود قلعه را تسلیم نمود.

و در این سال، سید محمد بن سید فلاح که به چند واسطه به [امام مفترض الطاعة]^۳ امام موسی کاظم صلوات الله و سلامه علیه و آله می رسید ظهور کرده بر تمام خوزستان چون حویزه و دزفول و ششتر استیلا یافت.

خدمتش در بغداد ساکن و از جمله تلامذۀ شیخ احمد بن فهد بود که* وی می گفت که من پیشرو امام محمد مهدی صلوات الله و سلامه علیه و آله ام و امام در این

۳- پا

۲- پا؛ کوه کورکان - نو؛ کورکان

۱- پا؛ دده بیک - نسخ ؛ دوه بیک

* تا ستاره بعد فقط در نسخه پا

چندروز ظهور می کند و بر مذهب فلاسفه و اسمعیلیه عمل می کرد. پس قریب ده هزار مرد بروی جمع شدند و بیشتر مشایخ جزایر را به قتل آورد و خاندان علویان را که از قدیم الایام امارت داشتند ویران کرد. بعد از آن علم عزیمت به جانب حویزه برافراخت. شیخ ابوالخیر جزیره ای بالشکر دشمن گداز از شیراز بیرون آمده با وی محاربه نموده محمد فلاح غالب آمده شیخ ابوالخیر به شوشر گریخت.

در آن اوان میرزا اصفهان از بغداد متوجه جزیره شد. محمد فلاح با وی محاربه نموده بعد از ستیز و آویز میرزا اصفهان غالب آمده سید محمد فلاح روانه جزیره گردید. میرزا اصفهان از مردم جزیره اموال بسیار گرفته به جانب بغداد معاودت نمود و شیخ احمد بن فهد* کتابی در علوم غریبه جمع کرده بود و سید آن را به دست آورده بود. بنا بر آن، امور غریبه از وی به ظهور می رسید چون شمشیر بر شکم نهادن و آن را خم کردن. بنا بر آن، اجلاف عرب مرید او شدند.** پس جهان شاه پادشاه علی شکر بیگ را به دفع او فرستاد و در آخر طلب نموده به جنگ حسن پادشاهش روانه نمود.

[متوفیات]

در این سال، افضل مورخین مولانا شرف الدین علی یزدی مهر سکوت بر لب نهاده در مقبره یزد مدفون گردید.** از جمله مصنفاتش: ظفر نامه و کنه المراد و حلال مطرز و حقایق التحلیل و شرح قصیده برده و اشعار آبدار به طریق شعر حافظ نیز گفته^۱

... که در سنه تسع و خمسين و ثمانمائه و الف

و گرفتن سلطان محمد پادشاه روم قلعه اینوس را

در این سال، منهبان به عرض سلطان محمد پادشاه روم رسانیدند که حاکم

اینوس همیشه به قطع طریق مشغول است، و اکثر غلامان و کنیزان شهر اِپسَله^۱ را می‌گریزاند. اگر صاحبان پیدامی کنند به پنهان‌مژدگانی موازی بهای آن می‌ستانند و در معدن نمک بهو کلای سلطان دم از مشارکت می‌زند و از شور بختی به سر خود، بی‌اذن و کلای سلطان، نمک به مردم فرنگ می‌فروشد.^۲

بنابر آن، سلطان را رعایت رعایا و حمایت بر ایا قوت حمیت پادشاه و غیرت خسروانه اقتضا نمود که بدان دیار توجه نماید و مخالفان را گوشمال به سزا فرماید. باغلامان خاص و جماعت ینگی چری علم عزیمت به جانب آن دیار بر افراخت. بعضی از سالکان طریق پردلی از معبر کلی بولی به کشتیها سوار شده ایلغار نموده به یک بار در آن ایام صاعقه بار اطراف قلعه کفار را آن لشکر خون‌خوار چون سحاب متراکم کوهسار احاطه نموده به ضرب تفنگ و ضرب زدن پروج قلعه را ویران ساختند. چون تکفور حاکم ملک مذکور به دیده عیان و دل کور هلاک خود و توابع را مشاهده نمود، بالضروره از قلعه تمرد و عناد و حصون کفر و ارتداد فرود آمده مفاتیح ابواب قلاع اینوس و طاسوس را تسلیم و کلاء سلطان نمود. سلطان بعد از فتح آن بلاد به طرف دیار خود معاودت نمود.

در آن اثنا خبر رسید که والی دسبوت^۳ آن کهنه گبرمبھوت، جان به مالکان دوزخ سپرده اکنون عروس مملکت لازمانند دلبران طناز و معشوقان عاشق نواز به جهت خطبه سلطان در عین جلوه‌سازی و انتظار ازدواج پادشاه غازی در کارسازی و دل‌نوازی است. بنابر آن، سلطان با سپاه زیاد از ریگ روان متوجه آن دیار گردید و قلعه نوآوری را احاطه فرمود و آن قلعه در استواری چون بنای هرمان

۱- یعنی شهر Ipsala

۲- هواید انوس از فروش نمک در سال ۳۰۰،۰۰۰ سکه نقره بود.

۳- پادشاه دسبوت و آن کافر مبهوت - نوه دسبوت - ظاهراً همان کلمه دسبوت Despote عنوان امراء سرستان من جمله زور زبر انکو بیج است. امان تاریخ مرگ ژوزف ۲۴ دسامبر ۱۶۵۶ است یعنی پس از فتح نووبردو (درک تعلیقات)

در جهان سمر و در متانت مانند سد مکندر و قلعهٔ خیبر مشهور شده دست مقیمانش به سنبلهٔ فلک می‌رسید و گوش ساکنانش زمزمهٔ ملک می‌شنید.

بیت

با اساس بیستون در استواری توأمان با عنان آسمان اندر بلندی هم‌عنان
سودای تملک آن در سرملوک سابق نگذشته. رومیان به ضرب توپ بنیان متین
آن قلعهٔ سنگین را مانند دولت کفار سرنگون ساختند. کفار از خوف جنود جرار
قلعه را تسلیم نمودند. ** و سلطان عاملان و ضابطان امین در آن معادن سیمین تعیین
فرموده بعد از فتح قلعه سرجه (۹) قراجه بیک را با آخنچیان^۱ اروم‌ایلی به جانب
قلعهٔ سهوری فرستاد و لشکر منصور بعد از فتح قلعهٔ مذکور، در صحرای کوس اوا،
به اردوی سلطان ملحق شدند.

بعد از فتح آن دیار، پادشاه شفقت شعار تمامی سپاه جرار را رخصت مراجعت
به مساکن خود ارزانی داشت و معدودی را از خواص در ملازمت گذاشت و با مصاحبان
خاص و ندیمان با اخلاص متوجه شهر سالانیک شد و بعد از تماشای آن دیار به جانب
ادرنه معاودت نمود و بعد از آن روانهٔ اسطنبول گشت و در آن اوان، رسولان و یلق-
اوغلی با پیشکش فراوان به درگاه سلطان آمده از جهت خدمتکاری و باج‌گزاری
هر ساله مبلغ سی هزار دینار زرسرخ فلوری قبول نمودند.

گفتار در قضایائی که در خراسان واقع شده

در این سال، میرزا بابرامیر خلیل هندو که^۲ را به اتفاق اوپس ترخان و جمعی
دیگر از بهادران به تسخیر سیستان ارسال نمود. زیرا که والی آن جا، شاه حسین،
به خدام پادشاه عالی‌مقام تعظیم و احترام به جای نمی‌آورد. ** چون سپاه ظفر شعار
به تأیید پروردگار بدان دیار رسید، شاه حسین ترك نزاع و شین کرده راه فرار پیش

۱- پاه خنچیان- افراد سوار سبک اسلحه مأمور غارت و تخریب ۲- یعنی امیر خلیل پسر امیر هندو که

گرفت و تمام مملکت نیم روز به قبضهٔ اقتدار امیر خلیل در آمد. در آن اثنا، شاه حسین با جمعی دلاوران عازم سیستان گشت و بعد از جنگ بسیار آن مدبر نابکار مغلوب گشته با سه چهرای از معتمدان به جانب کیج و مکران روان شد. در اثنای راه یکی از ملازمان خود را از اسب فرود آورده بار گیر او را به پسری که منظور نظرش بود داد. آن ملازم کینهٔ او را در دل گرفته از عقب او روان شد. نیم شبی به ایشان رسیده ایشان را در خواب یافت. سر شاه حسین و شاه قوام الدین را از بدن جدا کرده باز گشت و سرهای ایشان را به خدمت امیر خلیل آورد.

و هم در این سال، میرزا بابا بر مجدداً نظر التفات بر میرزا سنجر انداخت و او را در جانب ولایت مرو و ماخان^۱ حاکم و فرمان روا ساخت.

و هم در این سال، جمیع مازندرانیان که در قلعهٔ عماد مجوس بودند خروج کرده کوتوال قلعه را به قتل رسانیدند. [جلال الدین محمود داروغهٔ شهر مشهد قلعه را به چنگ آورده مازندرانیان را به قتل رسانید.]^۲

و هم در این سال، سلطان ابوسعید از سمرقند شتقارچند به میرزا بابا بر فرستاد و خواجه مولانا^۳ را طلب فرمود. میرزا بابا مولانا را رعایت کرده همراه ایلچیان روان گردانید.

و هم در این سال، ایلچیان سلطان محمد پادشاه روم به هرات رسیدند. میرزا بابا برایشان را رعایت کرده روانهٔ دیار روم گردانید.^۴

و هم در این اوان، قاصدان اولاد امیر طهرتن از ارزنجان به درگاه آسمان نشان آمدند.^۴

و ملازمان امیرزاده الو نند بن اسکندر بن قرا یوسف تر کمان آمده شرح وقایع او را که با مخالفان دست داده بود معروض گردانیدند.^۴

۱- مط: مرو و ماخان و جام ۲- نوقفط ۳- یعنی خواجه برهان الدین مولانا سمرقندی

۴- این قضیه مربوط است به سال ۸۶۰

و محاصره کردن پادشاه روم قلعه بلغراط را

در این سال، سلطان محمد پادشاه روم با سپاه بی اندازه و شمار، از روی مکتب و اقتدار، به جانب بلغراط نهضت نمود و در شهر اسکوب^۱ قزغان و توپ ترتیب نمود و کشتیهای صغار و کبار زیاده از حصر و شمار جهت ضبط مداخل و مخارج قلعه از جانب آب و سد ابواب^۲ روانه گردانید و از معبر سمندره کشتیها را در میان آب تونه انداخته در مقابل حصار بلغراط آورده راه آمد و شد کفار انکروس را مسدود ساختند و سلطان نیز از دربند خاصیک^۳ عبور نموده در حوالی قلعه نزول نمود و آن قلعه ای است عظیم که در ملتقای نهر تونه و نهر ساو^۴ ساخته اند و ارکان بنیانش را از صخره صما بر اوج سما بر افراخته اند.

شعر

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| حصاری که در پیش چشم جهان | بود برتر از هفتمین آسمان |
| بروج فلک سایه برجهاش | چو روی زمین دوره و انتهایش |
| ز پایین چو بینند آن برجها | سپهر آید اندر نظر چون سپها |
| ز بالاش گفتی که در ژرف چاه | فلک چشمه و چشم ماهی است ماه |

چریک روم پیرامون قلعه را < چون فلک گرد > هرگز خاک محیط شدند
 و از جوانب و اطراف به سان صرصر حمله های تند کردند و از شعله تیغ و لمعان خنجر
 زهره کفار بر گشته روزگار خون و رایاتشان < سر > نگون شد و به ضرب سنگ

۱- اسکوب (Skoplje) Uskub شهری در شمال مقدونیه و جنوب یوگوسلاوی امروزی

۲- تصحیح قیاسی- پاه اندوب - نو، آن دو آب- شاید هم آن دو آب اصح باشد یعنی دورود دانوب و ساو.

۳- نو، فاصیک- شاید غرض Jasterbac باشد از گردنه های بالکان به ارتفاع ۱۵۶۶ در شمال

شرقی قوصاوه KOSOVO بر سر راه بلگراد

۴- رودخانه ای به طول ۷۲۰ کیلومتر که در یوگوسلاوی جاری است و به دانوب می ریزد.

توپ باروی قلعه را چون اجزای ذرات صغار^۱ در خاک راه انداختند. در آن اثنا، سرخیل ارباب کفر و ضلال، ینقوی قرال، با فوجی ابطال رجال به عزم جنگ وجدال، با امرای انکروس باطبل و کوس به کشتی نشسته به تعجیل هر چه تمامتر متوجه سلطان نام دار گردید و با انبوه لشکر بر کنار آب تونه در مقابل جنود روم لنگر توقف انداخت. در این حال، قراجه پاشا امیر الامرای اروم ایلی که سر کار کشتیها بود گفت که سفاین را در جزیره که در مقابل قلعه است، در میان بلغراط و انکروس محفوظ داریم و از آن جزیره به ضرب توپ کشتیهای کفار را متلاشی گردانیم. امرای سلطان قبول نکردند. اتفاقاً کشتیهای کفار به نزدیک آن جزیره رسیده ینقوی قرال به همان اسلوب که قراجه پاشا دیده بود کشتیهای خود را به آن جزیره در آورد. رومیان از اهماال پشیمانی کشیده مخالفان به ضرب توپ کشتیهای روم را از پیش برداشتند. ینقوی قرال از آب عبور کرده به میان قلعه در آمده با گروهی انبوه در مقابل سلطان بر برجی چون کوه قرار گرفت. چون لشکر روم به ضرب توپ رخنه بسیار در بروج و حصار کرده بودند و آن قلعه را زبون ساخته جنگ انداختند و سپرهای چوبین و آهنین و نردبانها و ریسمانهای چون جبل المتین برداشته به طرف قلعه دویدند و از جوانب صدای توپ و تفتنگ بر سپهر نیل رنگ رسانیدند.

شعر

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| ز دود تفک ابر کین قطره بار | چو منقل پر آتش درون حصار |
| ز بس تیر بر چرخ نیلوفری | بر آورده خورشید پر چون پری |
| ز سنگی که آمد فرو در مصاف | نمود ارشد در زمین کوه قاف |

و این شیوه مافوق شجاعت بود. با چنان لشکری پر قوت و توان و حصن رفیع-البیان، زد و خورد کنان موازی پانصد ینگی چری خود را به میان قلعه انداختند.

ینقوی قرال از دخول ینگلی چری به درون حصار اضطراب واضطرار نموده از روی خشم و قهر با فوجی ابطال دهر متوجه آن رخنه شده راه دخول سپاه روم را مسدود گردانیده اکثر ینگلی چریان را به قتل آورد. سلطان محمد بعد از قتل ینگلی چریان و مغلوب شدن دلاوران، به نفس نفیس خود شمشیرخون آشام از نیام انتقام آخته بر مخالفان حمله کرد.

بیت

گشوده به تیغ ستم دمبدم
دری در فضای وجود از عدم
و ایشان را که از قلعه بیرون آمده بودند تا بردر قلعه راند، اما چندین هزار سرهای
سران از کافران و مسلمانان به خاک راه یکسان شده بود.

بیت

سری کز تکبر رسیدی به عرش
به زیر قدمها شده سنگ فرش
و قراچه پاشا با جمعی سواران به قتل آمد و در اثنای آمد و شد تیردل دوزو
تفنگ برق افروز تیری بر چشم قرال بدروز خورده با صد محنت هم عنان غم و الم
روانۀ جهنم گردید. اما رومیان خبردار نشده سپاه روم و فرنگ نیران قتال می-
افروختند تا آن دم که شفق از خون کشتگان چون مژۀ عشاق دامن در خون
کشید و آفتاب از هول آن کارزار ملول شده در نقاب مغرب متوازی گردید. سلطان
از بالای آن قلعه کوچ کرده روانۀ دیار خود گردید. بعد از سه روز چشم زخم قرال
و انتقال آن کافر بد فعال را استماع نمود. چون فرصت فوت شده بود، بر گشتن متعذر
می نمود. پس روانۀ ادرنه شد.***

۱- مرگ ژان دو هویتساید روز ۱۱ ماه اوت ۱۴۵۶م. اتفاق افتاد یعنی بیست روز پس از پیروزی واپسین خود بر ترکان عثمانی.

گفتار در قضایائی که در بلاد خراسان واقع شده

در اوایل این سال، مزاج اشرف با بر میرزا از نهج اعتدال انحراف نموده روز بروز در صعوبت مرض می افزود و طبیبان مسیحا نفس در امر معالجه سعی موفور به ظهور آوردند تا فی الجمله صحتی روی نمود. پس فرمان فرمای بلاد و عباد، در ایام نقاهت در محفه نشسته سیر می فرمود. در خلال این احوال ذوذوآبۀ^۱ عظیم ظاهر گشت. تکون او در برج ثور که طالع هرات و <خانه>^۲ هشتم <که>^۳ طالع میرزا بایر بود اتفاق نمود.* و از جانب مشرق به هنگام سحر تا نزدیک طلوع خورشید به غایت عریض و طویل و مهیب می نمود و تا چند روز در جانب مغرب روشن و هویدا بود. پس اراجیف بسیار در میان مردم افتاد و میرزا با بر فرمود که سید رکن الدین آملی و مولانا حسن برزگر به احکام اشتغال نموده معروض دارند. ایشان به جهت رعایت خاطر عالی به عرض رسانیدند که اثر این جنگ و خون ریختن و ملالت سلاطین و وقوع محنت و بلاهای گوناگون و زحمت طاعون است و در این بلاد ظاهر نخواهد شد و عاقبت مجموع این بلیات در بلاد خراسان واقع شد.*

و هم در آن اوان، ایلچیان سلطان محمد از روم و رسولان اولاد امیر طهرتن از ارزنجان به هرات به خدمت میرزا بایر آمدند و رعایت یافته به دیار خود مراجعت نمودند^۴ و در آن اثناء ایلچی از سلطان ابوسعید رسیده زیج جدید میرزا- الغ بیک را آورد.

در بیست و ششم شعبان، خسرو جهان عزیمت مشهد مقدس نموده از باغ سفید به باغ مختار انتقال نمود و تمام ماه رمضان و شوال را به سعادت و اقبال در آن مقام

۱- این ستاره دنباله دار که شرحش در تواریخ عثمانی نیز مقارن همین ایام آمده همان ستاره دنباله داری است که هر چند بیک بار ظاهر می شود و به نام کاشف آن اعموندهالی E. Halley به ذوذنبهاله شهرت دارد.

۲- تکمیل از مط * تا ستاره بعد فقط در نسخه پا

۳- در حوادث سال گذشته نیز ذکر شده ولی مربوط به سال ۸۶۰ ه. است

گذرانیده در اوائل ذی القعدة عنان باره جهان نورد به جانب مقصد منعطف گردانیده در چهاردهم ماه مذکور چهار باغ مشهد به یمن مقدم خسرو منصور رشک خلد برین گشت. روز دیگر به زیارت سلطان ممالک انیس و جان، تخت نشین ستدفن بضعة منی بارض خراسان

نظام

شه آفاق سلطان خراسان
کلامش مطلع تحسین و احسان
عزیز ملک مصر و عالم جان
مقامش کعبه اسلام و ایمان
روان صدجان به اطراف مطافش
ثواب هفت حج در یک طوافش

امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) رفته مجاوران آن آستان ملک آشیان را به صلوات و ندورات نوازش فرمود. در این اثناء میان امرا و ارکان دولت چند نوبت نزاع و مخالفت دست داد و آخر الامر بایکدیگر صلح کرده دوستی و موافقت اتفاق افتاد و قرار به آن دادند که به آستانه امام زمان (ع) رفته عهد و پیمان بندند که دیگر بایکدیگر نزاع ننمایند. از یک جانب امیر محمد خداداد و امیر شیر حاجی و پهلوان حسین دیوانه و از جانب دیگر امیر شیخ ابوسعید و برادرش امیر حسین علی و خواجه وجیه الدین سمثانی به روضه ضیا بخش در آمده عهد مذکور را نمودند و پیمان را به غلاظ ایمان مؤکد ساختند. امرای نامدار مجلس عالی ترتیب نموده التماس کردند که پادشاه قدم رنجه فرماید شهر یار نیکو اخلاق و ثاق ایشان را به نور حضور منور ساخت، و در این ایام میان امیر محمد خداداد و امیر حسن شیخ تیمور که سیورغال ایشان به هم اتصال داشت بر سر مرزعه نزاع واقع شد. امیر محمد چماقی بر سر امیر حسن زد. وی در برابر پادشاه زانو زده صورت حال را به عرض رسانید. میرزا باهر در غضب رفته چند چماق بر سر امیر محمد زد. امیر شیر حاجی و امیر شیخ ابوسعید به درخواست پیش آمده ایشان نزالت خوردند و پادشاه دین دار در آن اوقات از ارتکاب شراب توبه نموده و اکثر ایام با ارباب ساز و گویندگان خوش آواز

در منازل مشهد مقدس سیر می نمود.

روزی در محلی دل‌گشای و موضعی روح‌افزای فرود آمد که ناگاه درویش ژولیده‌مویی، زیبا رویی نزدیک پادشاه و امرا بر فراز سنگی پیدا شده ترجیحی غریب مشتمل بر بی وفائی دنیا خواندن آغاز نمود چنانی که خاطر اکابر و اصاغر از استماع مضمون آن ابیات که عددش از روی تخمین به پنجاه می‌رسید محزون گردید و بندی از آن ترجیح این است:

بیت

این همه طمطراق کن فیکون
شمه ای نیست پیش اهل جنون
و درویش بعد از اتمام این ترجیح بند نا پیدا گشت چنانکه ملازمان آستان سلطنت آشیان
هر چند او را طلب نمودند نیا فتند و میرزا با بر آن زمستان را در مشهد مقدس گذرانید.

گفتار در قضایائی که در دیار بکر واقع گردیده و گرفتن حسن پادشاه

آمد را و محاربه نمودن آن سرور با جهانگیر میرزا

[و پادشاه عالی نسب اعنی پادشاه عالی شان جهان شاه پادشاه ترکمان]^۱

در این سال، حسن پادشاه باچهل نفر از ملازمان از خوف برادرش میرزا-
جهانگیر در اطراف دیار بکر حیران و سرگردان می گردید. در آن اوان خبر آمد که
میرزا جهانگیر از آمد باجنود بسیار به غارت اکراد بیرون رفته. بنا بر آن، خسرو-
زمان با فوجی از بهادران جرار بر سبیل ایلغار روانه گردیده جنود بهرام قهر را در
یک فرسخی شهر گذاشته به نفس نفیس خرقة کهنه دربروشمشیر در بغل حمایل^۲، با
چهار نفر از ملازمان مثل پیر عمر برادر امیر عمر [خداداد]^۳ به دروازه آمد رسید؛
نگهبانان خواستند که دروازه را مضبوط گردانند، حسن پادشاه در غایت تهور و
بی باکی شمشیر از میان آخته به درون شتافت و نفیرچی که همراه بود نفیر نواخته

۱- نو، و امراء جهان شاه پادشاه ۲- پا، بك: پنهان ۳- در تاریخ دیار بکر به نیست.

سایر سپاه که آواز تغییر را شنیدند تاخته خود را در شهر انداختند و چون در شهر از ملازمان جهانگیر میرزا کسی نبود رعایا تابع شدند.

پس در آن اوان، میرزا جهانگیر در قراجه طاع نزول کرده بود. [شیخ حسن بیگ کرد مردمان سخن دان نزد] آن جاهل نادان فرستاده معروض گردانید که حسن پادشاه با فوجی از بهادران کینه خواه ایل واحشام را گذاشته معلوم نیست که به کدام جانب رفته. اضطرابی تمام بر جهانگیر میرزا مستولی شده به طرف آمد شتافت. چون به کنار برج رسید، احوال را معلوم کرده به اهتمام تمام روانه ماردین گردید. چون حسن پادشاه با خیل و سپاه در آمد متمکن گردید، جمیع طوائف آق-قویونلو طریق نیاز و نثار به جای آورده وی را به سلطنت قبول نمودند. میرزا جهانگیر از خوف پادشاه عالم گیر روانه آذربایجان و عراق گردید و در قصبه در جزین به اردوی پادشاه ظفر آیین رسید.

جهان شاه پادشاه رستم ترخان^۱ و علی شکر بیگ حاکم همدان و سولان بیگ را با بیست هزار سوار همراه شاه زاده عالی تبار به دیار بکر فرستاد و آن سپاه سنگین در حوالی ماردین، در برابر حسن پادشاه صف آرای گشته بار اول جهانگیر میرزا و رستم ترخان با فوجی بهادران تیغ آخته بر قلب حسن پادشاه تاخته به ضرب شمشیر آبدار و سان آتش بار ایشان را مغلوب گردانیدند. علی شکر بیگ میمنه حسن پادشاه را از پیش برداشته بر آن طرف پشته گذرانید و در اثنای مراجعت به حسن پادشاه دچار شد^۲ و آن حضرت با ده نفر ایستاده بود و در معرکه نگاه می کردند و هر چند

۱- یا، حسن بیگ که مرد سخن دانی بود. بیگ، شیخ حسن به جهانگیر میرزا قاصد فرستاد.

۲- یعنی رستم پسر ترخان. این سردار قرابتی با آق-قویونلو داشته و به قول قاضی طهرانی «مادر علی بیگ برادرزاده ترخان (پدر رستم) بود.» و بدین ترتیب رستم و مادر علی بیگ (پدر حسن پادشاه و جهانگیر) عموزاده بودند. ۳- بر اثر تلخیص، رشته مطلب از هم گسیخته است. رستم ترخان در حمله اول مغلوب و اسیر شد. اما علی شکر جناح راست ترکمانان آق-قویونلو را درهم شکست و تا مسافتی زیاد مغلوبین را تعقیب نمود بی آنکه از شکست رستم خیر دار شده باشد. در بازگشت وی به حسن پادشاه برخورد که در عقب سپاه ایستاده مراقب میدان جنگ بود.

آن حضرت به تحریک و تحریر سپاه فریاد می زد و می فرمود که دشمن اتهزام یافته اندیشه مکنید و از حرکه المذبوح این جماعت مهرا سید و خود را از جلادت و مردی میندازید. آن جماعت از غایت حیرانی و خوف و دهشت بر جای خود مانده بودند چنانی که گویا پای ایشان چون چوب خیمه بر زمین فرو کوفته و گردنهای ایشان به طناب بر بسته در پس دیوار اضطراب و اضطراب مانده بودند.

حسن پادشاه چون از معاودت ایشان دل برداشت، با آن جمع قلیل در نبرد آمد و دشمن را از جای بر کند و پراکنده گردانید. یک مرد مکمل در عقب ماند و سلطان احمد و شیخ حسن و طمان بسان نیزه رسانیده و صاحب قران نیز نیزه رسانید و او را از اسب انداختند. چون احتیاط کردند علی شکر بود. پس لشکریانش چون قلت لشکر آن حضرت را مشاهده نمودند معاودت کرده حمله آوردند و به غلبه و استیلا و صولت و استعلا، علی شکر را از دست ایشان بر بودند و بر قشون حسن پادشاه دست بردی نمودند. رزمی چون بزم مستان درهم پیوست و گرز گران سنگ بر ویال گردن کشان را می کوفت و تیر مرگ آهنگ اسب و سوار را به یکدیگر می دوخت.

نظم

چو عقل در سر مردان گزیده تیغ مقرر
چو وهم در دل گردان گرفته گرز عقیل
بسته رمح میان را گشوده تیر دهان
به قصد جان مبارز به حرص خون قنیل
غبار ابر نمای و سوار سیل نهب
حسام برق فروغ و ستور رعد صیل
و رستمیان اتهزام کلی یافته هیچ کس از بهادران آن حضرت نماند که یک
کس و دو کس بیشتر دستگیر نکرده بود. تنها قاسم امیر آخور چهار جبهه پوش را گرفته
رسانید و اسحق آقا سه نفر آورد و رستم بیک را کرد رمضان نو کر جهان شاه بیک و
علی شکر بیک را عثمان مهمان دار و پیر علی را خلیل او غلی و گشایش را نو کر مهمان
بیک و سولان را الف نام نو کر شاه علی بیک گرفته به موقف عرض آن حضرت رسانیدند.

هزار و هفتصد مرد جبهه پوش از امرای عظام و نوکران و مردم نامدار و جوان مردان
یکه سوار در قید اسار افتادند و مردم بی جوشن و جبهه نیز بسیار گرفتار شدند و
لشکریان شاه علی بیک و شاهسوار بیک گریختند و به کشتی سوار شدند^۱. پس خبر
بدیشان رسانیدند که حسن پادشاه متوجه است و نزدیک آمده به غایت ترسان و
هراسان و حیران و بی پروا شده [خود را با کشتی غرق نموده هلاک گشتند.]^۲ و آن
حضرت بعد از ظفر بر اعادی عود نموده در پای مشعل پانصد نفر را فرمود که گردن-
زدند و فرمود تا اموال و ارزاق اعادی را در حیطة ضبط و تصرف آوردند و بعد از
آنی که دل فارغ ساخت خبر فتح خود و کسر دشمن به خانه فرستاد و از آن یورت
کوچ کرده به تل حسین فرود آمد و رستم ترخان را فرمود به خون دار او تسلیم
نمودند. مجمعی عظیم واقع شد و جلاد برای خون ریختن او حاضر گردانیدند،
رستم از تیزی شمشیر پرسید تا الم بسیار نکشد. چون شمشیر بر او عرض نمودند، در
معرض قبول نیاورده شمشیر اروق محمد توشمال را طلب کرد و گفت مرا با این
شمشیر بکشید و آن شمشیری بود که با با عبدالرحمن در مقام آق زیارت که میان حسن
پادشاه را به تک بند^۳ بست، آن را بر طاس زد و گفت هذا رأس ابن ترخان و این از
جمله عجایب و کرامات ظاهره آن حضرت بود و جمعی آق قوینلو بدین کرامت
مطلع و شاهد حال بودند.

بعد از قتل او علی شکر را به قلعه جرموک و پسرش پیر علی را به قلعه ارقین
و سولان بیک را [به چنکوش]^۴ فرستاد و در آن یورت خمس گرفتند و درمخلط آب
عیار به دجله فرود آمدند و اکثر مردم آق قوینلو که از جهانگیر میرزا روی گردان
شده اهل و عیال و متعلقان را از ماردین بیرون آورده بودند به دولت روز افزون

۱- بک ص ۲۷۹، گریختند و به سلامت به موصل رفتند و به کشتی سوار شدند ۲- ضا، آن دو کشتی
غرق شد و همه هلاک گشتند. ۳- تک بند بر وزن فرزند کمبری را گویند که از ابریشم یا پشم شتر
و امثال آن ببافند و بیک سر آن تکمه یا مهره و بر سر دیگر آن انگله نصب کنند و آن مهره یا تکمه را
در آن انگله اندازند تا بر میان بند شود. (برهان قاطع) ۴- یا به دیگر قلعه

ملنجی گشتند و برادر حسن پادشاه او یس بیک نیز به ظل عاطفت پیوست و آن حضرت عزم محاصرهٔ ماردین کرد و در ماردین ذخیره نمانده بود. والدۀ حسن پادشاه به درخواست آمده گفت جهانگیر میرزا و اهل و عیال او کجا روند. آن حضرت را حیا مانع شد و فسخ عزیمت کرد. اما از والدهاش التماس نمود که برادرم جهانگیر میرزا باید که یک پسر خود را به ملازمت من فرستد. ملتمس مبدول افتاد و علی خان میرزا را به پایۀ سریر اعلیٰ فرستادند و محمد بیک حاکم صور را که گرفته بودند قلعهٔ صور نیز در تحت تصرف آمد. آن قلعه را به خلیل تواجی انعام فرمود و از آن جا به بیلاق توجه نموده رستم مراد را به محاصرهٔ عیسی بیک تعیین کرد و رستم مراد به بهانهٔ محاصره از اردو جدا شد و چون جواهر و خزانهٔ رستم ترخان را گرفته بود به روم تریخت

و حسن پادشاه چون به ارزنجان رسید، آن شهر را ویران و سکان آن جا را پریشان یافت. رعایا را استمالت فرموده به موطن و مساکن خویش دعوت نمود و ایالت شهر را به خورشید بیک تفویض کرد و بایزید بیک پر ناک که حاکم قلعهٔ اسپر بود و آن حضرت به معاونت او در آمده و او را از امیر عرب شاه کرد رها نیده بود و او به واسطهٔ طاعون که در ولایتش واقع شده بود به امداد نرسیده بود، اموال بسیار که از وقوع طاعون به بیت المال در آمده بود برداشته به عزم بساط بوسی به درگاه رسانید و امرای حدود روم و شام عذر خواهان پیشکشها به خدمت آوردند و به التفات خاطر فیاض فائز گشته به ولایت خود معاودت نمودند.

و حسن پادشاه نیز به قشلاق دیار بکر توجه فرموده به آمدرفت. چون بر حوالی رقه، اعراب نشیب^۱ و کعبین و عنین و بنی ربیع^۲ بودند و در میان شام و روم و دیار بکر قطع طریق می کردند و به مسلمانان متعرض و مزاحم می شدند، آن حضرت برای حفظ آن حدود لشکر کشید و آن اعراب را غارت نموده مال و ارزاق بسیار

۱- بک (خطی)؛ شیب - پا، رقبهٔ عرب نشین و ۲- نسخ: بنی سبعه

و بهایم و غنایم بی شمار از اسب و شتر به دست عسا کر نصرت شعار در آمده بخششهای لایق فرمود و اسبان نام دار گران بها به هر کس انعام کرد و از آن جا به بیلاق معاودت فرمود و عزیمت غزو گرجستان کرد چنانکه شرح آن بعد از این مذکور خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

گفتار در لشکر فرستادن جهان شاه پادشاه به دامغان و فرار نمودن حاکم آن دیار

در اوائل بهار، محمدی میرزا و امیر بسطام با عسا کر بهرام انتقام علم عزیمت به جانب دامغان بر افراختند. حکام مازندران و ملوک رستم دار و هزار جریب به اردوی ایشان ملحق گردیدند و چون حوالی دامغان محل نزول عسا کر ظفر نشان گردید، امیر ناصرالدین سمنانی که از قبل میرزا با پروالی آن دیار بود قلعه راه مضبوط ساخته آغاز انداختن تیر و سنگ کرد. عسا کر تر کمان خندق را از خار و خاشاک پر کردند. در آن اثناء قاضی ابو بکر طهرانی نزد امیر ناصرالدین سمنانی رفته از روی نصیحت و طریق دوستی او را به صلح دعوت نمود. امیر ناصرالدین جواب داد که اگر شاهزاده به آستانه که در سه فرسخی شهر است رود، من زن و کسان خود را برداشته به طریق فرار به گوشه ای بیرون روم و شهر را تسلیم نمایم. بعد از تأکید عهد و پیمان، رای صواب نمای محمدی میرزا اقبضای آن کرد که ملتزم ایشان را قبول کند. بنا بر آن ندای رحیل در داد. لشکریان از پیرامون قلعه برخاستند و متوجه آستانه شدند. امیر ناصرالدین بامتعلقان و اموال روانه هرات گردید و لشکر تر کمان بر آن بلاد مستولی گردیدند.

گفتار در لشکر کشیدن سلطان محمد پادشاه روم به جانب موره فرنگ و مسخر نمودن آن دیار را

در این سال ، سلطان محمد پادشاه روم با سپاه منصور و جنود به عدد موره ، علم عزیمت به جانب موره برافراخت و چون جنود بهرام قهر در حوالی فیروز شهر نزول اجلال نمود ، از جهت اجتماع سپاه و مکمل شدن بهادران رزم خواه در آن جا متوقف شد . بعد از آن اعلام نصرت اعلام از راه ینگی شهر عبور کرده قلعه سلفکه را در میان گرفته آغاز قتال و جدال نمودند و کفار بر گشته روزگار از روی اضطرار امان خواسته قلعه را تسلیم نمودند .

سلطان ایشان را مقید ساخته متوجه قلعه کرفوس^۱ شد و در اثنای راه قلعه منجه^۲ و تقماق حصار^۳ را فتح کرده در حوالی کرفوس نزول نمود و کفار آن دیار در ابتدا آغاز محاربه کردند و چون شمه ای از جلادت عساگر روم مشاهده نمودند قلعه را تسلیم کردند و به موکب سلطان سپردند و چون حوالی شهر بالوبدره محل نزول سپاه بحر خروش گردید ، مردمان آن شهر به استقبال شتافته اوامر و نواهی سلطانی را به سمع رضا اصغاء نمودند و چون آن بلاد در قبضه قدرت سلطان نام دار افتاد ، جهت قشلاق به شهر اسکوب ، عنان توجه مصروف نمود .

در آن اثناء منہیان به عرض سلطان رسانیدند که بقایای ولایت لاس در مقام اطاعت و فرمان برداری نواب سلطانی ثابت قدم اند و انتظار مقدم پادشاه عالی جاه را می کشند .** بنا بر آن ، سلطان محمود پاشا وزیر اعظم را با سپاه آنادولی روانه

۱- نو: سلفکه - سلفکه یا Solucie قدیم بندری است در جنوب شبه جزیره آناتولی نه در سر راه موره (پله یونان) و ظاهراً مؤلف وقایع و اسامی شهرها را بایکدیگر خلط کرده است (رک. تعلیقات)
 ۲- چنین است صریحاً در هر دو نسخه. ظاهراً صورت نادرستی است از طرسوس Tarsos در ناحیه کوعستانی فلیوس که در برابر ترکان فی الجمله مقاومتی کرد و الا شهری به نام کرفوس در این منطقه مورد نظر نیست . ۳- نو: مسجده و تقماق حصار. تصحیح این اسامی به کمک هیچ یک از نواریخ عثمانی که در دسترس بود میسر نشد .

بلاد لاس گردانید. ایشان از راه صوفیه متوجه آن دیار گشتند. و از آن مرحله به يك بار به طریق شبگیر و ایلغار به سر وقت کفار فجار رسیدند و چون خطرات آسمانی و بلای ناگهانی بر سر آن قوم پریشان روزگار رسیدند و در حمله اول دو حصار استوار قلعه کفار را مسخر نمودند و از آن جا علم عزیمت به جانب سمندره بر افراختند و آن قلعه و شهر بندی است در کنار آب تونه در کمال متانت و استحکام [و در نهایت استواری. امیدواری کفار فجار به حصانت آن حصار چنان بود که گوئی نهر ساو و رود تونه دریا مثال، به منزله خندق عمیق مالامال آب است.

بیت

خندقش چون فکر دانایان عمیق پاسبان برج آن با مه رفیق^۱
 عسا کر روم قلعه را در میان گرفته فوجی از سواره و پیاده از کفار به عزم محاربه
 پیش آمدند و از سرتابه پا چون گماهکاران خود را گرفتار سلاسل و اغلال وجبه و
 جوشن نموده مستعد جنگ و قتال گشتند و جمعی از عسا کر روم سمند عزم به جولان
 در آورده بدیشان حمله نمودند. آن کهنه گبران بر گشته روزگار بر مثال کفتار به
 درون غار حصار درآمدند* و از میان حصار عوض زبان درازی شمشیر مجاهدان با تهدید
 و تشدید اعلان می نمودند که در همین چند روز که سنجق و علم منکوس قرال^۲ چون
 به حمایت و وقایت این حصار در آید لشکر مسلمان را از ورطه قتال بی مجال و
 مانند نسیم صبا و شمال راه قرار باز نماید اما جواب صواب اهل تقوی و صلاح از السنة
 < سیوف > و رماح این معنی را تصریح و ایضاح می نمود که در این موعده حلول
 آجال و انحطاط که کو کب بخت مخالفان در زوال و هبوط^۳ < در حوض
 است از معاونت اهل ضلال و مقارنت قرال ضال امری به غیر از مزید اختلال

۱- فقط در نسخه پا

* تاساره بعد از نسخه نوساقت است.

۲- مقصود از قرال ماتیاس کورون پسر دوم ژان هونیاد است که روز ۲۲ ژانویه ۱۴۵۸ م. به سلطنت محارستان انتخاب شد.

۳- ظاهر کلمه یا کلماتی آمده

نخواهد افزود و بجز طوق نکال و انحلال چیزی دیگر بر صحنه اعمال و آمال نخواهد نمود.

چون غازیان مدت يك هفته در قطع مواد زندگانی آن کفار و قلع حبوب و اثمار و [قطع^۱] اصول و اشجار مبالغه و اصرار نمودند و ایام محاصره به طول انجامید، در آن اثناء اسحق بيك و علی بيك که از امرای معتبر روم ایلی بودند به رسم رسالت به نزد آن کافران بی دولت رفتند و به دلایل عقلی و نقلی ایشان را ملتزم ساختند. اما کفار بد کردار دست از جنگ باز نداشتند. روز دیگر سپاه روم جنگ انداختند و از سر باروی خندق سمندره گذر کرده در میان بازار درآمدند و اکثر آن کافران بی دین را به قتل آوردند و بعد از تسخیر سمندره^۲ علم عزیمت به جانب گوزلیجه - حصار بر افراختند و در اندک زمانی آن قلعه را نیز مسخر ساختند و در آن اثناء، فتح سوریجه حصار نیز میسر گردید و معدن نقره و مس را که معتبرترین معادن است در حیطة ضبط و تصرف در آورده از جهت سلطان ضبط و محافظت نمودند.

و از آن جانب محمود پاشا با سپاه آراسته و بهادران نوحاسته متوجه قلعه کوکر چنلو گردید و آن قلعه ای بود به غایت محکم و استوار بر بالای کوه بلند واقع شده و به جهت متانت و حصانت سه مرتبه ساخته بودند و در هر مرتبه اساس محاربه و مجادله پرداخته و مغرور و مسرور بدان گشته که تسخیر آن به هیچ وجه ممکن نیست [و نخواهد بود.^۳] بعد از جدال و قتال بسیار مستحفظان طبقه زیرین از روی اضطرار تسلیم شدند. اما کوتوالان قلعه از تشنگی به جان رسیده و دلوهای بسیار به زنجیرهای استوار بسته به آب تونه می آویختند و به هزار محنت و تشویش اندک آبی به بالا می کشیدند. رومیان هجوم کرده دلوها را از ایشان گرفتند. بنا بر آن کافران و رسولان به زنجار و امان نزد وزیر بسیاریان فرستادند. پاشا از گناه ایشان گذشته

۱- تصحیح قیاسی - پا، فصل ۲ - فتح سمندره بدون جنگ و به دست سلطان ترك صورت گرفت . ۳ - فقط در نسخه پا

مقاتیح قلعه را تسلیم نمودند.

در آن اثناء جمعی از عساکر روم از آب تونه گذشتند و دیاری که از توابع آنکروس بود غارت نمودند* ناگاه در این اثناء دویست نفر از سرداران کفار و دلاوران نامدار که از سر تا پا غرق فولاد بودند رسیدند و چون عبور از آب متعذر بود هم عنان یأس و حرمان مراجعت نمودند و محمود پاشا قلعه را گرفته با غنائم نامحسوس متوجه خدمت پادشاه عالی جاه شد و در مقابل قلعه‌ای از توابع آنکروس نزول نموده با مراد نامی متوجه تسخیر آن گشتند و چون اهل آن جا غافل بودند بی توقف و تشویش قلعه را به دست آوردند و ولایتی عظیم و مسکون که در حوالی آن قلعه بود و مملو از انواع اموال و پری چهرگان صاحب جمال بود، تمامی را تاراج و اسیر و یغما کردند و از آن جا به مهلتی به ولایت ماچو* که فی ما بین آب تونه و ساواست تاخت نمودند و تمامی نفایس و اسیران و اموال و ماه رویان آن مملکت را در ربودند. و آن مملکتی بود در غایت وسعت و فضای مالامال از غلمان و جوازی بدیع الجمال. همگی را غارت و اسیر کردند و به نهب و سبی دواب و سایر اجناس مشغول شده اجناس را به لب آب تونه آوردند. و جهت ضبط این لشکر محمد بیگ منت اوغلی که در سپهداری مرد کار بود و معارک عظیمه با کفار و غارت‌های بی شمار از ایشان نموده در بعضی از مضایق به طریق طلیعه با جماعت غازیان کامکار فرستادند* و بعد از [غارت غنائم بسیار از مقابل^۱] معسکر معظم پاشا از آب تونه گذشتند و به یکدیگر ملحق گشتند. اتفاقاً از عقب غانمان [موازی پنجاه هزار مرد مکمل از لشکر آنکروس متوجه بودند که شاید غنائم را در بعضی مضایق طرق در کنار آب تونه باز توانند گرفت و این خرابی مملکت ایشان تعذر تواند پذیرفت. تا رسیدن ایشان از آب گذشته بودند. سپاه قرال را با تمامی غنائم و لشکر کفار را با ارتکاب شداید ایلغار ضایع شده بلکه مستوجب

* از این جا تاسناره بعد تنها در نسخه پاریس است و به همین جهت تصحیح جملاتی که مشوش

به نظر می‌رسند میسر نشد.

۱- پا: اغنام سپاه اسلام به غنائم مالاکلام در مقابل

مزید تحیر و ندامت بی اندازه گشتند که گفته اند

آنچه مقصود گرگ بود ره بود اشتلمشان < دگر > ندادی سود

از ناقل این حکایات و راوی این روایات که در آن لشکر از مجاهدان ضابط
خمس سلطانی بوده در تفصیل غنائم از صامت و ناطق و اصناف اجناس از نقود و امتعه و
دواب و هر چه اسم مال بر او صادق باشد روایت نموده که خمس آن مبلغ خطیری می شد.
سلطان خمس را به سادات و مستحقان خمس داده به دولت و اقبال معاودت نمود. [۱]

و بعضی از انقلاب زمان

در این سال، در سیم ربیع الآخر، میرزا یابر به جانب النک راد کان نهضت
نمود. چند روز در آن منزل دل فروز به صید افکندن و جانور پرانیدن پرداخت.
ناگاه ناخن آق شنقار که شهریار کامکار به حالش اهتمام تمام داشت بشکست. این
معنی بر ضمیر منیر گران آمده بر سیل تعجیل به جانب مشهد مقدس بازگشت و در
روز وصول مضمون این بیت را که

بیت

توبه زمی کردم و آمد بهار ساقی توبه شکمم آرزو است.
برزبان آورده خدام را به بساط عیش و انبساط مأمور گردانیده^۲ جامهای خوش-
گوار از دست ساقیان گل عذار در کشید. و آن بانی مبانی جهان بانی، در صباح سه شنبه
بیست و پنجم ربیع الثانی، در عین نشاط و کامرانی، از چهار باغ مشهد در محفه
نشسته ساعتی سیر فرمود و پس از مراجعت بر سریر دولت قرار گرفت. ناگاه مزاج

۱ - به جای قسمت بین دو قلاب در نسخه نو، پنجاه هزار نفر از کافران انکروس یا طبل و کوس به کنار آب
رسیدند. چون عبور از آب متعذر بود هم عنان یأس و حرمان مراجعت نمودند. بعد از آن پاشای مذکور با
غنائم نامحصور متوجه خدمت پادشاه عالی جاه شد. ۲ - عطف. ص ۱۱۱۲ = قرب سالی از ارتکاب
شراب اجتناب نموده بود. در این روز میل عیش و عشرت کرد و اسباب طرب مهیا ساخت.